لعن ملا کرمی است

خواهی بمدح علی لعن عمر کشش کافر

ن چار تو است که اندازه ندارد

بر یزید بر ... لعنت

بر مادر ... لعنت

عمه پر خطا ... بر خواهر ... لعنت

بر دختر پر زناش لعنت ... مجبهاش لعنت

خدا یا بکن بنج دشمنان حسین

هزار هزار لعنت بقاتلان حسین

چندانکه بعلم خدای دگیر چندانکه بود خلق خوش سیر

چندانکه بود جود سخای حیدر بر هر عددی هزار لعنت عمر

بر عمر سعد و بر یزید لعنت بر تابعان یزید بر جد کلان

[illegible]ات [illegible] ان اهل کوفه و شام بر حرسیان حکمیان

[illegible] [illegible] بر [illegible] نویسندگان

[illegible] [illegible] بانیان کافران ملحدان فاسقان حاجبان لعین

بخصوص حفص پسر عمر سعد بر یزید ابن معاویه لعنت

ابو سفیان لعنت بر عمر عاص پدر [illegible] بر عبیدالله

ننه یک لعنت بر شمر بر سنان بر انس بر خولی

بر حارث بر ولید بر خالد بن ولید بر ابو

الاعور سلمی بر ابو الاشرس خراسانی بر منقذ

ابن مره

ابن مره عبدی (قاتل علی اکبر علیه السلام) بر حرمله ابن کاهل اسدی (قاتل علی اصغر علیه السلام) بر عمر ازدی (قاتل قاسم علیه السلام)

بر حکیم ابن طفیل (قاتل [illegible] عباس [illegible]) بر نوفل ابن طفیل (جدا کننده دست راست عباس) بر ابو الجنوق

بر ابو ایوب غنوی بر [illegible] ابن [illegible] سلیم [illegible]

و بر تمیم بر ازرق شامی بر پسران [illegible] او

خسرو ابراهیم صالح ایاز بر یزید ابطحی

و شبث ابن ربعی حمید ابن قحطبه تمیم ابن قحطبه

مخضر ابن ثعلبه بر صالح بن وهب کلبی بر حمید بن مسلم

بر یزید ابن ارقم بر حمید بن ضرقم بر عمر ابن قیس

بر عمر حجاج اسحق بن هادیه بر لوس شاعر لعنت

ابوخلیق دفتردار بزرین رکاب وضرغه ابن شریک

واخنس ابن [illegible] ورجران عبس [illegible] عدوی اکندی

عبده کوفی وکاو سوار کندی زر سوار کندی

اشعث کندی حصین ابن [illegible] کندی مالک بن [illegible]

کندی [illegible] شاه [illegible] کندی [illegible]

ربعی [illegible] [illegible] کوفیه [illegible] شمع [illegible] مقاتل

عمر بن [illegible] ماهان شیب ابن زیاد [illegible] ابو الحنوق

کرش [illegible] کلهم [illegible]

دبر [illegible] کوفیه [illegible] [illegible] رضا [illegible]

شیخ ادبار [illegible] عبد الوهاب افندی

جلال الدین سنگانی [illegible] کوش سمنانی الهی سوار

سمنانی ابدال سمنانی رهول پرونده‌ی شرابفروش

سپیدی [illegible] خونخوار کردی پرزاقی دبر دزدان

کردی زرین کفش [illegible] لاکری [illegible] ستان دربندی

دبر [illegible] خوندی [illegible] پاپهن آذربی گیج کش ارانی

دبر بکراز رندی فلاخان بزرگی [illegible] نحک

سورانی [illegible] طارخ لارجی کاوکلان شامی

زرین کلاه دمشقی سکار قلعه [illegible] خانی

امیر تاج کمربندی [illegible] حسین رشتی [illegible] سعد کلس

کردی [illegible] حازم کبوتر [illegible] عبید زرندی

بر شفیع مرندی   ابو شعبه مرندی بر شریان

فرزندی بر عمار تبردی   فاجران قلبار بندی

بت پرستان مرندچی   بر باپان سمرقندی

بر خالد بن یحیی برمکی   بر تاتال قلعه رودخانی

بر علی تیقاج زیدی   بر مره بن قیس بر غرایل

بر الخناس بر شیطان   بر سعد سعید بر طلحه

زبیر بر کور موصلی   بر یهودان خیبری

مرحب بر حارث   بر عمر عنتر بر جبله ملعون

عمر بن عبدود عبدالرحمن عوف   مروان بن حکم

عبدالملک مروان   بر هشام ابن عبدالملک

ام الفضل دختر مامون   اسماء جعده مشهور

بابا المحد دلیمانی   چنگ چنبی چهل کوش

لشکری زرین کفش نجانی   هر اسب

دشقی شمس شکن سایه بصری جعفرا

بن مره طبرستانی   حسن بن زید طالقانی

بولقیس فومنی   محمود ک پسر خانی

فرعون طالمی ملولی   کنش شاه طالب شه لیلائی

لله کولی   چلک نشین شامی   پاتکی ملعون

ام الفضل دختر [illegible]
[illegible]

جعفر کل کارکور   هارون قزوینی   نعمان قزوینی

خالد بن ولید قزوینی   شیخ داراب اصفهانی

[illegible]

[illegible]

[illegible] دست [illegible] چشم [illegible]

[illegible] معرکه [illegible]

بشدت غضب [illegible]

[illegible] هر آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر صفه دامن خورشید ز راه ادب

تا رخ [illegible] پس آنگه نام طلب

[illegible]

دیدم رور آمد آن یار با وفا

بردم نماز عشوه میخواند این نوا

دلبر درون دستم صاحب این خدا

گفتم درین ... چون گشت ... بر ...

اگر چندی بدم ...

نفهمیدم ندانستم غلط کردم پشیمانم

ساقی گتور [illegible]

[illegible]

ساقی بروان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمت

مع الغزلیات

[illegible]

بر [illegible] وصف [illegible]
[illegible] بویت [illegible]

[illegible] احوال [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]

[illegible] صفحه [illegible]
[illegible] من [illegible]

بوجه [illegible] اقایم
صفحه [illegible] سلام [illegible]

ولی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قطعه

چو باشیم [illegible] بویت
[illegible] من [illegible] دی بویت

[illegible] عاشقی
[illegible] بویت

عرفانه بحر العیوب [illegible]
[illegible] بویت

عجب [illegible] علاج اطبی
[illegible] عجب [illegible] بویت

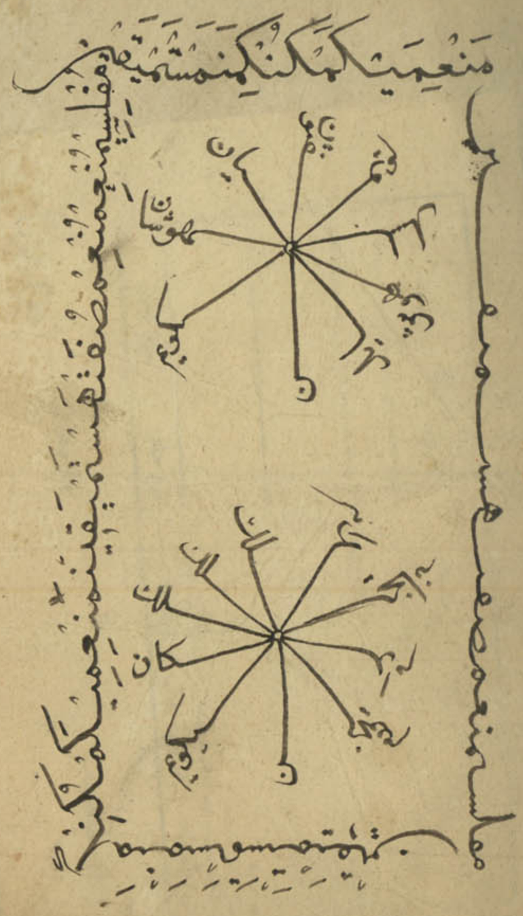
[illegible] رعایت اولدیم
[illegible] سعادت [illegible] بویت

الا [illegible]
کر عاشق [illegible] بویت

اگر [illegible]
[illegible] معانی [illegible] بویت

[illegible]
[illegible] عاشق صحبت [illegible]

[illegible]



روایت ... [illegible]

عن [illegible]

نعیب زماننا والعیب فینا

ولیس لزماننا عیب سوانا

قطعه

چون نیست بقا بکار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هو الله
از مولای
شیخ بهاء علیه الرحمه
وعلیه المغفره

بسم الله الرحمن الرحیم

ایها اللاهی عن العهد القدیم	ایها الساهی عن النهج القویم
استمع ماذا یقول العندلیب	حیث یروی من احادیث الحبیب
مرحبا ای بلبل دستان حی	کامد از جانب بستان حی
یا برید الحی اخبرنی بما	قاله فی حقنا اهل الحما
هل رضوا اعنادا مالوا للوفا	ام علی الهجر استمروا والجفا
مرحبا ای پیک فرخ فال من	مرحبا ای مایه اقبال من
مرحبا ای هدهد شهر سبا	مرحبا ای پیک جانان مرحبا
مرحبا ای طوطی شکر شکن	قل فقد اذهبت عن قلب الحزن
مرحبا ای عندلیب خوش نوا	فارغم کردی ز قید ماسوا

الی

ضاق وقت العمر عن آلاتها	ها تها من غیر عمر ها تها
قم ازل عنی بها رسم الهموم	ان عمری ضاع فی علم الرسوم
علم رسمی سر بسر قیل است و قال	نه از او کیفیتی حاصل نه حال
علم نبود غیر علم عاشقی	ما بقی تلبیس ابلیس شقی
طبع را افسردگی بخشد مدام	مولوی باور ندارد این کلام
زو نگردد بر تو هرگز کشف راز	گر بود شاگرد تو صد فخر راز
هر کسی گوید که از عمرت همی	چند روزی مانده ای مرد غنی
تو درین کیفیت مشغول کدام	خواهی گشت ایمرد تمام
فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم	هندسه یا رمل یا اعداد رقوم
فاخلع النعلین یا هذا الندیم	انها نار اذاعت للکلیم
کل من لم یعشق الوجه الحسن	قرب الجل الیه والرسن

بنی

بعنی آنکس راکه نبود عشق یار | بهر او پالان فساری بیار
هر که باشد مبتلای ماهروی | نام او از لوح انسانی بشوی
سینهٔ خالی ز مهر گلرخان | کهنه انبانی بود پر استخوان
دل که فارغ شد ز مهر آن نگار | سنگ استنجای شیطانش شمار
این خیالات محال این صور | فضلهٔ شیطان بود بر آن حجر
تو بغیر علم عشق ار دل نهی | سنگ استنجا بشیطان میدهی
شرم بادت زانکه داری بدغل | سنگ استنجای شیطان در بغل
لوح دل از فضلهٔ شیطان بشوی | ای مدرس درس عشقی هم بگوی
چند چند از حکمت یونانیان | حکمت ایمانیان را هم بخوان
چند ازین فقه و کلام بی اصول | مغز را خالی کنی ای بو الفضول
صرف شد عمرت ببحث نحو و صرف | از فضول عشق نا خوانی تو حرف

بنا

تا بکی افسون و زرق بیشمار | از خدا و انبیا شرمی بدار
دل منور کن بانوار جلی | چند باشی کاسه لیس بو علی
سرور دنیا شه دنیا و دین | سور مومن را شفا گفت ای حزین
سؤر رسطالیس سؤر بو علی | کی شفا گفته نبی مقبلی
سینهٔ خود را برو صد چاک کن | دل ازین آلودگیها پاک کن
بر دف و نی دوش آن شه در عرب | وه چه خوش میگفت از روی طرب
ایها القوم الذی فی المدرسه | کلما حصلتموه وسوسه
فکرکم ان کان فی غیر الحبیب | ما لکم فی النشاة الاخری نصیب
فاغسلوا یا قوم عن لوح الفواد | کل علم لیس ینجوا فی المعاد
ساقیا یکجرعه از روی کرم | بر بهائی ریز از جام قدم
تا کند شق پردهٔ پندار را | هم بچشم یار بیند یار را

فصل

فصل فی قطع العلائق والعزلة عن الخلائق

هر کرا توفیق حق آمد دلیل / عزلتی بگزید و رست از قال و قیل

عزت اندر عزلت آمد ای فلان / تو چه جویی ز اختلاط این و آن

پا مکش از دامن عزلت بدر / چند گردی چون گدایان دربدر

گر ز دیو نفس میجویی امان / رو نهان شو چون پری از مردمان

از حقیقت بر تو نگشاید دری / ز مجازی مردمان تا نگذری

گر تو خواهی عزت دنیا و دین / عزلتی از مردمان عالم گزین

چون شب قدر از همه مستور شد / لاجرم از پای تا سر نور شد

اسم اعظم تا کسی نشناسدش / سروری بر کل اسما بایدش

با تو نیز ار خلق پنهانی همی / لیلة القدری اسم اعظمی

رو بعزلت آر با عزلت نه مرد / از جمیع ما سوی الله باش فرد

عزلت آمد کنج مقصود اگر زن / لیک اگر با علم و زهد آمد قرین

از

عزلت بی عین علم آن زلت است / ور بود بی زای زهد آن علت است

زاهد علم ار مجتمع نبود بهم / کی توان زد در ره عزلت قدم

زهد چه بود از همه پرداختن / جمله را در داد اول باختن

این هوسها از سرت بیرون کند / خوف و خشیت در دلت افزون کند

خشیة الله را نشان علم دان / انما یخشی تو در قرآن بخوان

سینه را از علم خوف آباد کن / رو حدیث اعلمکم یاد کن

فصل فی ذم العلماء المتشبهين بالامراء المتکبرين على الفقراء

علم زیب از فقر یابد ای پسر / نه ز باغ و راغ و اسب و گاو و خر

مولوی را هست دایم این گمان / کو بیابد زیب از اسباب جهان

نقص علمست ای جناب مولوی / حشمت و مال و منال دنیوی

قاقم و خز چند پوشی چون شهان / مرغ و ماهی چند سازی بهر خوان

اند

خود بده انصاف ای صاحب کمال — کی شود نانها میسر از حلال

ای علم افراشته در علم دین — از چه شد با کر و لمبوست چنین

چند مال شبهه‌ناک آری بکف — تا که پوشی نرم پوش و خوش علف

عاقبت سازد ترا از دین بری — بهر خود آرائی و این تن پروری

لقمه کآید از طریق مشتبه — خاک خور خاک و بر آن دندان منه

کان ترا در راه دین مغبون کند — نور عرفان از دلت بیرون کند

لقمه نانی که باشد شبهه‌ناک — در حریم کعبه ابراهیم پاک

گر بدست خود فشانی تخم او — ور بگاو چرخ گردی شخم او

ور مه نو در حصادش داس گرد — ور بسنگ کعبه اش دست آس گرد

ور بآب زمزمش گردی عجین — مریم آبن پکری از حور عین

ور بخوانی بر خمیرش بعد — فاتحه با قل هو الله احد

ور بری

ور بری از شاخ طوبی آتشش — ور شود روح الامین هیزم کشش

ور تنور نوح بندی مجمرش — ور دم عیسی بود آتش وشش

ور ز بر خوانی هزاران بسمله — بر سر آن لقمه پر ولوله

عاقبت خاصیتش ظاهر شود — نفس از آن لقمه ترا قاهر شود

در ره طاعت ترا پیچان کند — خانهٔ دین ترا ویران کند

در دو گیتی گر بود ایمرد راه — چارهٔ خود کن که شد دینت تباه

از هوس بگذر رها کن کش و فش — پا ز دامان قناعت در مکش

گر نباشد جامهٔ اطلس ترا — کهنه دلقی ساتر تن بس ترا

ور زعفر نبودت با قند شک — خوش بود دوغ و پیاض نان خشک

ور نباشد از زر ناب مشربه — با کف خود میتوانی خورد آب

ور نباشد مرکب زرین لجام — میتوان زد اسم تا پای خوش کام

گر نباشد دور باش از پیش و پس — دور باشش نفرت خلق از تو بس

ور نباشد خانه‌ای زرنگار — می‌توان بردن بسر در کنج غار

ور نباشد فرش ابریشم طراز — با حصیر کهنهٔ مسجد بساز

ور نباشد شانه از بهر ریش — شانه بتوان کرد با انگشت خویش

هرچه بینی در جهان دارد عوض — در عوض گردد ترا حاصل غرض

بی عوض دانی چه باشد در جهان — عمر باشد عمر قدر او بدان

فصل فی نبذة متفرقة یتضمن الاشارة الی قوله تعالی ان الله یامرکم ان تذبحوا

اذ لو اروا حکم یا عاشقین — ان تکونوا فی هوانا صادقین

گوی دولت آن سعادتمند برد — کو بپای دلبر خود جان سپرد

گر همی خواهی حیات عیش خویش — گاو نفس خویش را اول بکش

در جوانی کن نثار دوست جان — رو عوان بین ذلک را بخوان

پرچون

پیر چون گشتی گران جانی مکن — گوسفند پیر قربانی مکن

شد همه بر باد ایام شباب — بهر دین کمتر نمودی شتاب

عمرت از پنجه گذشت و کم نبود — کت بکار آید نکردی ای جهود

حالیا ای عندلیب کهنه سال — ساز کن افغان و یکچندی بنال

چون نکردی کشت در فصل بهار — در خزان باری قضا کن زینهار

تا که دانستی ز راز سود — توبه‌ات بسته گناهت نقد بود

غرق دریای گناهی تا بکی — در معاصی روسیاهی تا بکی

چون تو آدم بهشتش جای بود — قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه چون کرد گفتندش تمام — مذنبی مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه — داخل جنت شوی ای روسیاه

فصل فی قوله النبی حب الوطن من الایمان الخ

بابا

ایها المأسور فی قید الذنوب — ایها المحروم فی ستر العیوب
لا تقم فی اسر لذات الجسد — انها فی جیده حبل من مسد
ثم توجه شطر اقلیم النعیم — واذکروا الاوطان والعهد القدیم
گنج علم ما ظهر مع ما بطن — گفت از ایمان بود حب الوطن
این وطن مصر و عراق و شام نیست — این وطن شهریست کورا نام نیست
زانکه از دنیاست این اوطان تمام — مدح دنیا کی کند خیر الانام
حب دنیا هست راس هر خطا — از خطا کی میشود ایمان عطا
ای خوش آن کو یابد از توفیق بهر — کارد رو سوی آن بی‌نام شهر
تو درین اوطان غریبی ای پسر — خو بغربت کرده‌ خاکت بسر
آنقدر در شهر تن ماندی اسیر — کان وطن یکباره رفت از ضمیر
رو بتاب از جسم و جان را شاد کن — موطن اصلی خود را یاد کن

تا بچند

تا بچند ای شاهباز پر فتوح — باز مانی دور از اقلیم روح
حیف باشد از تو ای صاحب نظر — منتقی خود نمودن بهر زر
جهد کن این بند از پا باز کن — بر فراز لامکان پرواز کن
تا بکی در چاه طبعی سرنگون — یوسفی یوسف برآ از چه برون
تا عزیز مصر ربانی شوی — وارهی از جسم روحانی شوی

ایها القلب الحزین المبتلا — فی طریق العشق انواع البلا
لکن القلب الشوق الممتحن — لا یبالی بالبلایا والمحن
سهل باشد در ره فقر و فنا — گر رسد تن را تعب جان را عنا
رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ — گرد گله توتیای چشم گرگ
کی برد در راه عشق آسوده کی — سر بسر درد است خون آلوده کی

بخ

غیر ناکامی درین ره کام نیست   راه عشقست این ره حمام نیست
نیست جز تقوی درین ره توشهٔ   نان حلوا را بنه در گوشهٔ
نان حلوا چیست جاه و مال تو   باغ و راغ و حشمت و اقبال تو
نان حلوا چیست فرزند و زنت   کو فتاده همچو غل در گردنت
نان حلوا چیست این طول امل   وین غرور نفس و علم بی عمل
نان حلوا چیست گویم با تو فاش   اینهمه سعی تو از بهر معاش
چند باشی بهر این حلوا و نان   زیر منت از فلان و از فلان
برد این حلوا و نان آرام تو   شست از لوح توکل نام تو
هیچ برگشت نخورده ای لئیم   حرف الرزق علی رب الکریم
رو قناعت پیشه کن در کنج صبر   پند خود گیر از سگ آن پیر گبر

حکایت

عابدی در کوه لبنان بد مقیم   در بن غاری چو اصحاب الرقیم

روی حق از غیر حق بر تافته   گنج عزت را ز عزلت یافته
روزها میبود مشغول صیام   یک ته نان میرسیدش وقت شام
نصف آن شامش بدی نصفی سحور   وز قناعت داشت در دل صد سرور
بر همین منوال حالش میگذشت   نامدی زانکوه هرگز سوی دشت
از قضا یکشب نیامد آن رغیف   شد ز جوع آن پارسا زار و نحیف
کرد مغرب را دا آنگه عشا   دل پر از وسواس در فکر غذا
بسکه بود از بهر قوتش اضطراب   نه عبادت کرد عابد شب نه خواب
صبح چون شد زان مقام دلپذیر   بهر قوتی آمد آن عابد بزیر
بود یک قریه بقرب آن جبل   اهل قریه جمله گبر و دغل
عابد آمد بر در گبری ستاد   گبر او را یک دو نان جو بداد
بست آن نان را و شکر او بگفت   از وصول طعمه اش خاطر شکفت

کرد آهنگ مقام خود دلیر
تا کند افطار بر خبز شعیر

در سرای گبر بد گرگین سگی
مانده جوع استخوانی و رگی

پیش او گر خط پرگاری کشی
شکل نان بیند بمیرد از خوشی

بر زبان گر بگذرد لفظ خبر
خبز پندارد رود هوشش ز سر

کلب در دنبال عابد بو گرفت
آمد از پی زود رخت او گرفت

زان دو نان عابد یکی پیشش فکند
پس روان شد تا نیاید زان گزند

سگ بخورد آن نان و از پی آمدش
تا مگر بار دگر آزاردش

عابد آن دیگر نان داشش روان
تا که از آزار او یابد امان

سگ بخورد آن نان و از دنبال مرد
شد روان و روی خود واپس نکرد

همچو سایه از پی او میدوید
عفعفی میکرد رختش میدرید

گفت عابد چون بدید آن ماجرا
من سگی چون تو ندیدم بیحیا

دعوی زهد از برای حب جاه
لاف تقوی از پی تعظیم شاه

تو نپنداری کزین لاف دروغ
هرگز افتد نان تلبیست بدوغ

خورده پیمانند در عالم بسی
واقفند از کار و بار هر کسی

زیرکانند از سر و از بین
از پی رد و قبول اند و همچنین

با همه خودبینی و کبر و منی
لاف تقوی و عدالت میزنی

بر سر کار تو در لبس و دها
سعی در تحصیل جاه اغنیا

دین فروشی از پی نان حرام
کرده حیله بهر تسخیر عوام

خوردن مال شبهات با زرق و شید
گاه خبث عمرو و گاهی خبث زید

با عدالت با وجود این صفات
هست دایم برقرار بر ثبات

بر سر کس داخل گرد دلا دلیس
این عدالت هست کوه بوقبیس

می نیاید اشتلم از هیچ جز
چون وضوی محکم بی بی تمیز

حکایت

بود در شهر هری بیوه زنی	کهنه رندی حیله سازی پرفنی
نام او بی بی تمیزه خالدار	در نمازش بود رغبت بیشمار
با وضوی صبح خفتن میگذارد	همرا دان زان بسی دادی مراد
کم نشد خالی دو تیشش از قلم	بر مراد هر کسی میزد رقم
در مهمسازی او باشش ورود	دائما طاحونه اش در گرد بود
بابها مفتوحة للداخلین	رجلها مرفوعة للفاعلین
از نه هر کس که بر جستی نیاز	میشدی فی الحال مشغول نماز
گفت با او رندکی کای نیک زن	حیرتی دارم ازین کار تو من
زین جنابتهای پی در پی که هست	هیچ نابد در وضوی تو شکست
نیت آداب این محکم وضو	بکره از راه کرم با من بگو
این ز سنگ و روی محکم تر است	این وضو نبود سد اسکندر است

نان و حلوا چیست این تدریس تو	کان بود سرمایهٔ تلبیس تو
بهر اظهار فضیلت معرکه	ساختی افتادی اندر مهلکه
تا عوامی چند سازی رام خود	با صد آوری در دام خود
چند بکشائی سر انبان وقف	چند بیمائی گزاف اندر گزاف
نه فروعت محکم آمد نه اصول	شرم بادت از خدا و از رسول
اندرین ره چیست دانی غول تو	این ریای درس نامعقول تو
درس اگر قربت نباشد زد و عرض	لیس درسا انه بئس المرض
عرش دولت بر فراز آب تاخت	آنکه خود را زین مرض آزاد ساخت
نان حلوا چیست اسباب جهان	کافت جان گشت و جهان

آنکه از قرب خدا دوری کند — آنکه از راه هدا سے کوری کند
آنکه خود را بر سر آن باختستی — در ره تحقیق دور اند اختستی
تلخ کرد آن نان حلوا کام تو — برد یکسر رونق اسلام تو
برکن این اسباب را از بیخ و بن — گره غم در پای آتش قطع کن
آتش اندر زن درین حلوا و نان — وارهان خود را ازین بار گران
جمله سعیت بهر دنیای دنیست — بهر عقبی مے ندانے سعی چیست
درج این موشکافی ای شقی — درج آن کنند فهم و احمقی
از پی این میوه دی از جان و دل — وز پی آن میروے چون خر بگل

عارفی از منعمی کرد این سؤال — کای ترا دل در پی مال و منال
سعی تو از بهر دنیای دنی — تا چه مقدار است ای مرد غنی
گفت پیر و نیست از حد شمار — کار من اینست در لیل نهار

عارفش

[illegible]

عارفش گفت اینکه بهرش در تگی — حاصلت زو چیست گفتا اندکی
آنچه مقصود است ای صاحب ضمیر — بر نیاید زان مگر عشر عشیر
گفت عارف آنکه هستی روز و شب — از پی تحصیل آن در تاب و تب
شغل آن را قبلهٔ خود ساختی — عمر خود را بر سر آن باختستی
آنچه زان میخواستی حاصل نشد — آنچه زان میخواستی واصل نشد
دار عقبی کان ز دنیا برتر است — وز پی آن سعی خواجه کمتر است
چون شود حاصل ترا چیزی از آن — من نگویم خود بگو ای نکته دان
نان و حلوا چیست دانی ای پسر — قرب سلطانست زان قرب الحذر
پس درویشش از سر دور دل قرار — الفرار از قرب سلطان الفرار
فرخ آنکو خویش همت را نباخت — کام از این حلوا و نان شیرین نساخت
قرب سلطان آتش جان تو شد — پای بند راه ایمان تو شد
حیف باشد از تو ای صاحب سلوک — کین همه نازی بتعظیم ملوک

جرعهٔ از بحر قرآن نوش کن — آیهٔ لا تزکیو را گوش کن
لذت تحقیق از قرب خطاب — آنچنان این کو ناید از خم شراب
هر زمان که شاه گوید شیخنا — شیخنا مدهوش گردد زین صدا
مست و مدهوش از خطاب شه شود — هر دمی او پیش شه سجده کند
می پرستد گونیا او شاه را — هیچ ناید یاد آن الله را
الله الله این چه ایمان این چه دین — ترک باشد دین رب العالمین

حکایت

زجوانی از خواص پادشاه — میشدی با عزت و تمکین براه
دل پر از نخوت و سر پر از هوس — جمله اسباب تنعم پیش و پس
زغم
بر سگی عابد در آن صحرا گذشت — کو علف میخورد چون آهو بدشت
هر زمان از دگر سے دعوت — شکر گویان کت میسر گشت قوت

نوجوان

نوجوان سویش خرامید و بگفت — کی شده با وحشیان در قوت جفت
سبز گشته چون زمرد رنگ تو — زانکه ناید جز علف در چنگ تو
شد شکت چون عنکبوت از لاغری — چون گوزنان چند در صحرا چری
گر چو من بودی تو از خدام شاه — در علف خوردن نشد عمرت تباه
پر کشش ای جوان نامدار — کت بود از خدمت شه افتخار
گر تو چون من نیز میخوردی علف — می نشد عمرت در این خدمت تلف

نان حلوا چیست ای فرزانه مرد — منصب دنیاست گرد آن مگرد
گر پالاسی بدان دست و دهان — زدی آسایش نه بینی در جهان
منصب دنیا نمیدانی که چیست — من بگویم با تو یکساعت بایست
آنکه بندد در ره حق پای تو — آنکه سازد کوی حرمان جای تو

آنکه نامش مایهٔ بدنامیست … آنکه نامش سربسر ناکامیست

آنکه هر ساعت نهان از خاص و عام … کاسهٔ زهرت فرو ریزد بکام

چند خواهی بود لرزان و طپان … بر سر این زهر روزان و شبان

منصب دنیاست ای صاحب فنون … آنکه کرده این چنین خوار و زبون

منصب دنیاست ای نیکو نهاد … آنکه داده خرمن عمرت بباد

ای خوش آن دانا که دنیا را بهشت … رفت همچون نیکمردان در بهشت

ترک دنیا گیر تا سلطان شوی … ورنه گر چرخی تو سرگردان شوی

زهر دارد در درون دنیا چو مار … گرچه دارد از برون نقش و نگار

زهر این مار منقش قاتلست … میگریزد هر که از او عاقلست

زین ترا فرمود شاه اولیا … آن گزین اولیا و انبیا

حب دنیا راس کل خطیئة … و ترک الدنیا راس کل عبادة

فصل

نان حلوا چیست قیل و قال تو … و آن زبان پردازی بیحال تو

گوش بگشا لب فرو بند از مقال … هفته هفته ماه ماه و سال سال

صمت عادت کن که از یک گفتگو … میشود زنار این تحت الحنک

ای خوش آنکو رفت در حصن سکوت … بست لب بر یاد حی لایموت

خاموشی باشد نشان اهل حال … گر بجنبانند لب گردند لال

رو نشین خاموش چندان ای فلان … که فراموشت شود نطق و بیان

چند این اکسان بیغم دروغ … باده پیمائی دروغ اندر دروغ

وا رهان خود را ازین همصحبتان … چه مهتابند دین تو کتان

صحبت نیکان ار نبود نصیب … پای از هم صحبتان باید کشید

نان حلوا چیست این اعمال تو … جبهٔ پشمین ردا و شال تو

ایکفام

انتقام قهر خورسند اقتباس — کی شود حاصل کسی را در لباس

زین ردا و جبه ات ای کج نهاد — این دو چیت شوخ آید باد

ظاهرت چون گور کافر پر حلل — وندرین قهر خدا عز و جل

از برون طعنه زنی بر بایزید — وز درونت شرم میدارد یزید

ردبو زاین جبهٔ ناپاک را — وین عصا و شانه و مسواک را

ظاهرت گر هست با باطن یکی — راه حقرا هم بپابی اندکی

ور مخالف شد درونت با برون — رفته باشی در جهنم سرنگون

ظاهر و باطن یکی باشد یکی — تا بپی در راه حقرا اندکی

نان و حلوا چیست ای نیکو سرشت — این عبادتهای تو بهر بهشت

زاهل دین بود دین کاستن — در عبادت مزد از حق خواستن

رو حدیث ما عبد تک یاد گیر — از کلام شاه مردان یاد گیر

چشم بر اجر عمل از کوتهیست — طاعت از بهر عمل مزدوریست

خادمان مزد گیرند این گروه — خدمت ما مزد کی دارد شکوه

عابدی کو اجرت طاعات خواست — گر تو نا عابد نهی نامش رواست

تا بکی بر مزد داری چشم تیز — مزد ازین بهتر چه خواهی ای عزیز

کو ترا از فضل و لطف ما مزید — از برای خدمت ما بر گزید

با همه آلودگی قدرت نکاست — بر قدت تشریف خدمت کرد راست

یا من سبب ضاع عمری و انقضی — فی لا یستدرک وقت قد مضی

و اغلال اذا باشّ عنی بالدوام — و الاثر الاقداح منها یا غلام

اعطنی کاساً من الخمر الطهور — انها مفتاح ابواب السرور

خلص الارواح من قيد الهموم   اطلق الاشباح من اسر الغموم
کاندرین ویرانه پر وسوسه   دل گرفت از خانقاه ومدرسه
نه ز خلوت کام بردم نه ز سیر   نه ز مسجد طرف بستم نه ز دیر
عالمی خواهم ازین عالم بدر   تا بکام دل کنم خاکی بسر
صف قلبی ایها الساقی الرحیم   بالتی یحیی بها العظم الرمیم
زوج الصهباء بالماء الزلال   واجعلن عقلی لها مهراً حلال
بنت کرم تجعلن الشیخ شاب   من یذق منها عن الکونین غاب
واسقنی کأساً فقد لاح الصباح   والثریا غربت والدیک صاح
جمرة من نار موسی نورها   وانها قلبی وصدری طورها
یا مغنی ان عندی کل غم   قم والقی النار فیها النعم
یا مغنی قم فان العمر ضاع   لا یطیب العیش الا بالسماع

اغن

اغن لی دوراً فقد دار القدح   والصبا قد فاح والقمری صدح
واتل عندی من احادیث الحباب   ان وقتی من سواها لا یطیب
واطو عنی ذکر ایام الفراق   ان ذکر البعد مما لا یطاق
قم وزمزم لی باشعار العرب   کی یتم الحظ فیها والطرب
واقتبس منها بنظم مستطاب   قلته فی بعض ایام الشباب
قد صرفت العمر فی قیل وقال   یا ندیمی قم فقد ضاق المجال
ثم اطربنا باشعار العجم   واطردن هماً علی قلبی هجم
وابتدی منها ببیت المثنوی   للحکیم المولوی المعنوی
بشنو از نی چون حکایت میکند   وز جدائیها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده اند   وز نفیرم مرد وزن نالیده اند
قم وخاطبنی بکل الالسنة   عل قلبی ینتبه من ذی السنة
انه فی غفلة من حاله   خابط فی قیله مع قاله

قل

کل ان جالب فیه اجده	قابل من جهله هل من مزید
ثابت فی الغی قد ضل الطریق	هائم من ذکره لا یستفیق
عاکف دهراً علی اصنامه	مبرء الکفار من اسلامه
کم ینادی وهو لا یصغی التناد	وافؤادی وافؤادی وافؤاد
یا بهائی اتخذ قلباً سواه	فهو ما معبوده الا هواه

ای مرکز دایرهٔ امکان	وی زبده عالم کون و مکان
تو شاه جواهر ناسوتی	خورشید مظاهر لاهوتی
تا کی ز علایق جسمانی	در چاه طبیعت خود مانی
تا چند به تربیت بدنی	قانع بخزف ز در عدنی
صد ملک ز بهر تو چشم براه	ای یوسف مصری برآ از چاه
تا والی مصر وجود شوی	سلطان سریر شهود شوی

در روز الست بلی گفتی	امروز به بستر لا خفتی
ز معارف عالم عقلی دور	بزخارف عالم حسی مغرور
از موطن اصلی نیاری یاد	پیوسته بلهو و لعب دلشاد
نه اشک روان نه رخ زردی	الله الله تو چه بی دردی
یکدم بخود آ و ببین چه کسی	بچه بسته دل بچه همنفسی
زین خواب گران بردار سری	میپرس ز عالم دل خبری
زین رنج عظیم خلاصی جوی	دستی به عبا بردار بگوی
یا رب یا رب بکریمی تو	بصفات کمال و رحیمی تو
یا رب به نبی و وصی و بتول	یا رب یا رب به دو سبط رسول
یا رب بعبادت زین العباد	بزهادت باقر علم رشاد
یا رب یا رب بحق صادق	بحق موسی بحق ناطق

یارب یارب برضاش ده وین   آن نا من ضاس اهل یقین

یارب بتقی و بقا ماتش   یارب بنقی و کراماتش

یارب بحسن شه بحر و بر   بهدایت مهدی دین پرور

کین بنده مجرم عاصی را   وین غرقه بحر معاصی را

از قید علایق جسمانی   وز بند وساوس شیطانی

لطفی بنما و خلاصش کن   وز اهل کرامت خواصش کن

یارب یارب که بهاسئی را   این بیچهره کردهر ئی را

که بلهو و لعب شده عمر صرف   ناخوانده ز لوح وفا یک حرف

زین غم برهان که گرفتار است   در دست هوا و هوس خار است

در شغل زخارف دنیی دون   مانند هزار اهل مفتون

رحمی بنما بدل زارش   بکش ز کرم گره از کارش

از بهر مران ز در احسان   بسعادت یا احب قرب رسان

الهی

[illegible]

وارسته ز دینی و دنیش کن   سر حلقه اهل خویشش کن

ای باد صبا به پیام کسی   چند به شهر خطاکاران رسی

بگذر بجهت مهجوران   وز نفس هوا و خدا دوران

وانگاه بگو بیچاره زار   کای نامه سیاه خطاکردار

کای عمر تباه کنه پیشه   تا چند زنی تو به پا تیشه

تا کی باشی بیمار گناه   ای مجرم عاصی نامه سیاه

شد عمر تو شصت و همان پستی   وز باده لهو و لعب مستی

گفتم که مگر چو به سی برسی   یا بی خود و دانی چه کسی

درسی درسی ز کلام خدا   رهبر شدت بطریق هدی

از سی بچهل چو شدی واصل   جز جهل زجهل نشدت حاصل

از اهل غرور ربه بپیوند — خود را بشکسته دلان دربند

شیشه چو شکست شود ابتر — جز شیشهٔ دل که شود بهتر

ایساقی بادهٔ روحانی — زارم ز علایق جسمانی

یک لمعه ز عالم نورم بخش — یکجرعه ز جام طهورم بخش

کر سر فکنم بعتبه آسانی — این کهنه لحاف هیولانی

تا ای کرده بعلم مجازی خو — نشنیده ز علم حقیقی بو

سرگرم بحکمت یونانی — دل سرد ز حکمت ایمانی

در علم رسوم چه دل بستی — براد جت اگر ببر دستی

یکدر نگشود ز مفتاحش — اشکال افزود ز ایضاحش

ز مقاصد آن مقصد نایاب — ز مطالع آن نه طالع در خواب

کانراه درونه ریب شکیب — وان یان نه شور نه بی شکیب

تا چند ز فلسفه است لافی — وین یابس و رطب بهم بافی

رسوا کردت بابن بشر — برهان و ثبوت و عقول عشر

در کف ننهاده بجز بادت — برهان تناهی ابعادت

زانفکر که شد بهیولا صرف — صورت نگرفت از آن منحرف

تصدیق چگونه باین بتوان — کاندر ظلمت برود الوان

علمیکه مطالب آن اینست — میدان که فریب شیاطین است

تا چند دو اسبه پیش تازی — تا چند بمطالعه اش نازی

این علم دنی که ترا جانست — فضلات فضایل یونانست

خود گو تا چند چو خرمگسان — نازی بفضلات کسان

تا چند از غایت بیدینی — خشت کنیش برهم چینی

فصل فی ذم الغرور والکبر

در علم رسوم گرد مانده / نشکسته ز پای خود این کنده
تا چند زنی ز ریاضی لاف / تا کی لافی بهندار گزاف
ز دوایر عشره و دقایق دی / هرگز نبری بحقایق پی
وز جبر مقابله خطاچین / جبر گشت نشود فتح اسپین
در سدر پسین که شود موعود / رسد ز عراق در وادی شود
زایل نکند ز تو مغبونی / نه شکل عروس و نه مأمونی
در توقف سؤال جواب / نفعی ندهد بتو اسطرلاب
تا زان ره نبری بدر مقصود / فلکش قلب است و فرس نابود
از علم رسوم چه میجوئی / اندر طلبش تا کی پوئی
علمی بطلب که ترا فانی / سازد ز علایق جسمانی
علمی بطلب که بدل نور است / سینه ز تجلی آن طور است

سهل است نحاس که زر کردی / زر کن مس خود اگر مردی
اعمال خیانت دین رنجات / دورت فکند ز طریق نجات
از جفر و طلسم بر ذر پسین / نفعی نرسد بنوای مسکین
بگذار و همه بخود پرداز / کز پرده برون نزد آواز
علمی که دهد بتو جان نو / علم عشق است ز من بشنو
عشق است کلید خزاین جود / سازی در همه ذرات وجود
غافل تو نشسته بحسرت رنج / اندر بغل تو کلید گنج
جز حلقه عشق مکن در گوش / از عشق بگو در عشق بکوش
علم رسمی همه خسرانست / در عشق آویز که علم آنست
آن علم ز تفرقه برهاند / آن نور ترا از تو بستاند
آن علم ترا ببرد برهی / کز شرک خفی و جلی برهی

کو نمیدانند ز شوق لقا / پارا ز سر و سر را ز پا

من غیر زلالک ما شربوا / و بغیر جمالک ما طربوا

صدمات جمالک تفنیهم / نفحات وصالک تحییهم

کم قد حیوا کم قد ماتوا / عنهم فی العشق روات

طوبی لفقیر وافقهم / بشری لحزین وافقهم

یارب یارب که بها شیرا / آن عمر تباه ریائی را

حظی ز صداقت ایشان ده / توفیق رفاقت ایشان ده

باشد که شود ز فنا نشان / نه اسم نه رسم و نه نشان

فی مذمة اللهو ولعب

ای داده خلاصهٔ عمر بباد / وی کشته بلهو و لعب دلشاد

وی مست ز جام هوا و هوست / دیگر ز شراب معاصی مست

[illegible]

عفو ازلی برون از حد است / خواهان شدن از عدم است

لیکن چندان در جرم مپیچ / که مکان صلح نماند هیچ

تا چند کنی ای شیخ کبار / توبه تلقین بهجای زار

گر توبه بروز بشب شکنی / وین توبه بروز دیگر فکنی

عمرت بگذشت بلیت و عسی / از توبه صبح شکست و مسا

ایساقی دلکش فرخ فال / دارم ز حیات هزار ملال

در ده قدحی شراب طهور / بر من بگشا در عیش و سرور

که گرفتارم بغم ناگاه / زین توبه سست پر ز گناه

ای ذاکر خالص بلند مقام / آزرده ز غم ایام

زینده کر جدید فرح فزای / غمهای دلم جهان ز دلم بردار

میگو با ذوق و دل آگاه / الله الله الله الله

[illegible]

رباعیات و منه علیه الرحمة

آهنگ حجاز مینمودم من زار / کآمد سحری بگوش دل این گفتار
یارب بچه روی جانب کعبه رود / رندی که کلیسا ازو دارد عار

ای دل چو زمدرسه بدیر افتادی
وندر صف اهل زهد غیر افتادی

الحمد که کار را رسانیدی تو بجای / صد شکر که عاقبت بخیر افتادی
گفتم که کنم تحفه ات ای لاله عذار / جانرا چه شوم ز وصل تو برخوردار

گفتا که بهای این فضولی بگذار
جان خود ز منت جان خود تحفه بیار

ای چرخ که با مردم نادان یاری / هر لحظه بر اهل فضل غم میباری
پیوسته ز تو بر دل من بار غم است / گویا که ز اهل دانشم پنداری

کردیم دلیرا که نبد مصباحش
در خانه غفلت از پی اصلاحش

غارت

غارت زده ام دید خجل گشت دمی / با من ز پی رفع خجالت بنشست

تا شمع قلندری بهائی افروخت
از رشته زنار دو صد خرقه بدوخت

دی پیر مغان گرفت تعلیم از وی / وامروز ز دو سلسله مفتی آموخت

ای برده بچین زلف تاب دل من
وی کشته بسحر غمزه خواب دل من

در خواب من و هم بخاطر که مباد / بیدار شوی ز اضطراب دل من

در بزم تو ای شمع منم زار و اسیر
در کشتن من هیچ نداری تقصیر

با غیر سخن کنی که از رشک بسوز / سویم نکنی نگه که از غصه بمیر

از بسکه زدم شیشه تقوی بر سنگ
در بسکه بمعصیت فرو بردم چنگ

اهل اسلام از مسلمانی من / صد ننگ کشیدند ز کفار فرنگ

دوش از برم آمد آن مه مهر نقاب
دیر نه دیدم درو آتش بشتاب
گفتم که بتا کیت بخواهم دیدن
گفتا که بوقت سحر اما در خواب

تا منزل آدمی سرای دنیاست
کارش همه جرم و کار حق را آنکاست

خوشباش که آنرا چنین خواهد بود
سالی که نکوست از بهارش پیداست
گفتم که غم فراقت ای حور لقا
نه پای ز سر دانم و نه سر از پا

گفتم دل و دین بباز[م] از غم برهم
این هر دو بباختیم و غم ماند بجا

دل درد و بلای عشقت افزون خواهد
از دیده خود همیشه در خون خواهد
وین طرفه که امیدم بحق میطلبید
وآن در پی آنکه عذر او چون خواهد

دل جور تو ای مهر گسل میخواهد
خود را المی تو منصل میخواهد

میخواست دلت که بیدل و دین باشم
باز آنکه چنان شدم که دل میخواهد
هرگز نرسیده ام سوخته جان
روزی باشد
وز بخت سیه ندیده ام هیچ زمان
یکروز سفید

قاصد چو نوید وصل آن یک گفت
آهسته بکفت
در جیر تم از بخت بد خود که چسان
آن حرف شنید

ایضا

زگشت خاطرم جز غم نر و ی
زیاغم خر گل باتم نرو ی

بصحرای دل بیحاصل من
گیاه نا امیدی هم نروی

اگر آئی بجانت وا نوازم
وگر نائی بهجرانت گدازم
بیا درد که داری بردلم نه
بمیرم یا بسوزم یا بسازم

من آن شمعم که اشکم از زمین بی
کسی کو سوته دل اشکش چنین بی

همه شب سوجم و گریم همه روز
ز نه شامم چنان روزم چنین بی

بی تو یارب بستان گل مرو یاد
اگر رو یا گلش هرگز مبو یاد

ز تو گر دل بخنده کشاید
رخش از خون دل هرگز مشو یاد

دو زلفانت بود تار ربابم
چه میخواهی ازین جان خرابم

تو که با مو سر یاری نداری
چرا هر نیمه شو آیی بخوابم

بهار آمد که هر لاله دلی بی
بهر لاله هزاران بلبلی بی

بهر مرزی نیارم پا نهادن
مبادا از مو بتر سوته دلی بی

دلی سنگدل بر ما نسوجی
عجب نبود اگر خار انسوجی

بو جسم با بجانم دلت را
درآ ز چوب ترم هم انسوجی

چو اشکم ز مژگان ترآیی
بی تو نخل حیاتم بر سر آیی

چو در کنج قفس تنها همه روز
نشینم تا حیاتم بر سر آیی

منم آن اجزین مرغی که ۱۲ بحال
بسوزم عالمی گر برزنم بال

مصور گر کشد نقشم بدیوار
بسوجه عالم از تابیه تمثال

بروی دلبری گر مایلستم
خدارا ساربان آهسته میران

بکمن منعم گرفتاری دستم
که من وامانده این قافلستم

دلم از درد تو دائم غمینه
بیالین خشتم و بستر زمینه

همین جرمم که مونه دوست دارم
نه هر کت دوست داره حاش اینه

خوشا آنان که دائم در نمازند
بهشت جاودان بازارشان بی

خوشا آنان که الله یارشان بی
بحمد قل هو الله کارشان بی

ته که ناخوانده علم سموات
ته کت سود زیان خود ندانی

تو کت نابرده پی در جابهات
بیاران کی رسی هیهات هیهات

اگر مستان مستیم از ته ایمان
و گر بی پا و دستیم از ته ایمان

اگر هندو اگر گبر و مسلمان — بهر ملت که هستیم از ته ایمان

از آن روزی که ما را آفریدی
بغیر از معصیت از مو ندیدی

خداوندا بحق هشت و چهارت — ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی
نوای ناله غم اندوته دونو — عیار قلب خالص بوته دونو

بوره سوته دلان با هم نشینیم
که قدر سوته دل دل سوته دونو

دلی دارم که بهبودش نمیبو — نصیحت میکرم سودش نمیبو
بیادش میدهم تش میسپرد باد — بر آتش مینهم دودش نمیبو

چو من یکسوته دل پروانه نه
بعالم همچو من دیوانه نه

همه ماران موران لانه دارند — من دیوانه را ویرانه نه
چه خوش بی مهربانی هر دو سربی — که یکسر مهربانی دردسر بی

اگر مجنون

اگر مجنون دل شوریده داشت
دل لیلی از آن شوریده تر بی

هزارت دل بغارت برته وسی — هزارانت جگر خون کرته وسی
هزاران داغ ویش از دو چشم اشهر — همی نشمرته از اشمرته وسی

مگر شیر و پلنگی ای دل ای دل
همیشه با مو جنگی ای دل ای دل

اگر دستم فتی خونت بریزم — بوینم تا چه رنگی ای دل ای دل
اگر دل دلبر و دلبر کدام است — وگر دلبر دل و دل را چه نام است

دل و دلبر بهم آمیته وینم
ندونم دل که و دلبر کدام است

نسیمی کز بن آن کاکل آید — مرا خوشتر ز بوی سنبل آید
چو شو گیرم خیالش را در آغوش — سحر از بسترم بوی گل آید

وله

دلم از دست خوبان گیج و ویجه — همی سوجه دلی خونابه ریجه

دل عاشق شال چوب تر بی	سری سوجه سر خوبانه ریچه

وله

الاله کوهساران هفته بی	بنفشه جو یباران هفته بی
منادی میکرم شهر و شهر دو	وفای گل عذاران هفته بی

وله

بلا بی دل خدایا دل بلا نی	کنه چشمان خدایا مبتلا نی
اگر چشمان نکردی دیدبانی	چه دانستی دلم خوبان کجا بی

وله

پشیمان از برای آنکه ترسی	برانی گر بکاری آنکه ترسی
بدین نیمه دل از کس نو ترسم	دو عالم دل تو داری آنکه ترسی

وله

هر آن باغی که نخلش سر بدر بی	مدامش باغبان خونین جگر بی
بباید کندنش از بیخ و از بن	اگر بارش همه لعل و گهر بی

وله

بگردانم سر کوهان وطن بی	سیر عالم کنم هر جا چمن بی
نه آن دارم نه مون دارم نه سامان	دم مردن پر و بالم کفن بی

وله

من آن بحرم که در ظرف آمدستم	چو نقطه بر سر حرف آمدستم
بهر الفی الف قدی بر آید	الف قدم که در الف آمدستم

کتبت صفحنا ختی تلوف لذنیت شاقعا یعم اتقفه
معلوم الفناء عبدالبکن
ولیکن خطی فی الدنیا علامة

	وله	
موکه سر در بیابانم شب و روز		سرشک از دیده بارانم شب و روز
نه تب دیرم نه جانم میکرو درد		همی دانم که نالانم شب و روز

تمام شد نان و حلوای و ملحقات بتاریخ شهر جمادی الاولی حرره الذلیل
المحتاج الحقیر الفقیر الکثیر التقصیر الراجی
الی الغنی محمد بن محمد تقی غفر الله ذنوبهما
در شب یکشنبه مستعجلا مسوده بشد
سنه ۱۳۰۸

[illegible] قرطاس [illegible]

و کاتبه و میم [illegible] التراب

هر که خواند دعا طمع دارم	التماس دعا دارم	زانکه من بنده گنه کارم

بار کارشن خطی [illegible]
[illegible] وسیله [illegible]

بسم الله [illegible]

[illegible]

[illegible] خطی [illegible]
[illegible] وسیله [illegible] دارم

سؤال جواب پیر لال و طفل لال که قاآیه پا پانی بنهضه

پیر کی لال سحر کا به طفلی الکن

میشنیدم که بدین نوع همیر اند سخن

کای ز زلف صصصبحم ساشاشامم یک تار

وی ز چهر شاشاشامم صصصبح روشن

تتتتر یا مم و یی ششهد للبت

صصصبر و تاتاتابم ررفت از تتن

طفل گفتا ممنر اتتو تقلید مکن

گگگم شو ز برم ای گگگم از زن

ممیحو اهی ممشتی گگلب ت ب ر زنم

که بپفدت ممممغز میمیان د دهن

پیر گفتا وو واللّه که معلوم ست این

که که زادم من ببچه پا ز مادر الکن

ههمعمر شهها ددشتا سست افزون

گگگنگ و لالالالم بخلاق زمن

طفل گفتا خخدا را صصصد بار شکر

که برستم ببجهان از بلا ال ممحن

مممن هم گگنگم ممثل توتو

تو تو تو هم گگنگ ممثل و ممن

تمام شد کلام عارف ربانی رضوانعلی شاه همدانی
فی التأسف والندامة علی صرف العمر فیما لا ینفع
فی القیامة وذم المتمسکین بجمع اسباب الدنیا
والمعرضین عن اسباب عقبا

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد حمداً ملاء الخافقين — ما طلع الفجر من المطلعين

للأحد الواحد من غير حد — اين له الاين وكيف وبين

وفق عبداً ولهاً صاغراً — للشرف الفائق من كل زين

وهو نظام الدر والفاخرة — بالذهب النقد زكي اللجين

فاز لك الامن بنيل المرام — نظم سواد وبياض بعين

اشرق من اوج افاداته — شمس نهار وقمر دائبين

صار رياض كرياض الجنان — مدينة منك جنى الجنتين

فاز على ساحة من خاض فيه — جدوله من نهر الكوثرين

من شرب الغرفة من حوضه — اتخذ الغنية من كل عين

نسئلك العصمة يا من هدى — بالنبي المنتجب الوالدين

نور ربك من الثقلين الذي — رد بسبابة النيرين

حق اخيه الرضي المرتضى — من قمع الكفر ببدر وحنين

خير نجيات نساء الزمن — وابنيها جامعة الحسنين

ثم بسبطيه وشبليهما — ذي الحسبين الحسنين الهدين

ثم بسجاد على جرى — صفحته الدمع من المهدبين

ثم لغواص بحار العلوم — باقرنا الفائض كالهاطلين

رب وبالصادق وابن له — كاظم الغيظ سميح اليدين

ملتجاء الخلق علي الرضا
قبلة نيرة المشرقين

رب بحق تقي المتقي
والنقي العز من القرتين

ثم ذي العسكر والمنتظر
حجتك القائم في الاعصرين

صل على سيد المصطفى
ثم على عترة المصطفين

هم فلك الفضل وهم شمسه
ظلهم الفرق على الفرقدين

خير جزائهم بجميع الامم
حبهم ينفعنا النشاتين

ارجلنا خاض الى الخاصرين

[illegible] نقش المخلص من كل [illegible]
فاتحة الطرح مع [illegible]

ما نسي العبد بجمع الكتاب
من خلل الفكرة او طرف عين

فاعف لنا يوم يقوم الخنا
واقف ضانا برضا الوالدين

صل يا رب على محمد المصطفى
هو مهبط الوحي سيد الانبياء

ثم على وولي صاحب النجمين
وبدر اشرف النسب بدر الاوصياء

وعلى البتول التي ذات الاحزان
ام الحسن والحسين فاطمة الزهراء

وعلى المسموم الذي كان نجم منير
حجة الله بالحق على كون وسما

وعلى مظلوم وغريب في ارض البلاء
هو حسين مذبوح ككبش الذبيح من قفا

بكا

بأبي على خد رميح ونصب
وسبيا من اطفال حيارى وعطاشى و عطشى

ونفسي على من قد نشفته بالعطش
من حرارة الشمس في يوم العاشور

ويا مولاي الحسين قد كنت فريد
من تحت رماح وسيوف الاشقياء

وقال الحسين انا ابن نعمين نعمين
لم يحترم جدي رسول المصطفى

وامي على قد من سكينة حسين قد جرى
من كل جراحة عين قد جرى

ونفسي على مهجور ومقطوع اليدين
قد بكت السموات وما والارضين

وردي على رؤوس كانوا بالقنوات	كالقمر قد صرن الايام لياليا

وعترتي

وعترتي للزينب والسكينة وليلى
للعباس والاكبر والقاسم والشهدا

ومنع الفرات منهم وقتلوهم بحسام
وكانوا عطشانا عريانا في الكربلا

وهشموا اصدورهم خيول الكفار
وحرقوا خيامهم وبنات خير الورى

وما بهاء الجنة الا بديع العيون
وصبوا دموعكم في كل غد ومسى

ثم على سيد الكربات آدم آل
والباقر والصادق والكاظم والرضا

ثم التقي والنقي والحسن العسكري
والقائم آل محمد هادي الورى

وهم شفعائنا في الصراط والنشور
تبرء من اعدائهم في عشي وغدا

ونظمت الرضا قد كان درا يتيما
تمسك بعلي وحسين سليب الردا

ربنا ارزقنا زيارتهم وشفاعتهم
والمؤمنين والمؤمنات ياذو المن والعلى

والله

صل يا رب على خير الورى
احمد المحمود ختم المرسلين

وعلى المولود بالبيت العلى اسد الله امير المؤمنين
وعلى زوجته بنت النبي ام سبطي مهبط الروح الامين
وعلى المقتول بالسم الحسن احسن الخلق فصيح العالمين
وعلى الممنوع من ماء الفرات جاهدا في الله نائبا للحسين
الذي فيه من ابكى او بكى يدخل الفردوس فيها خالدين
والاسير بالبلايا والمحن سيد السجاد زين العابدين
وعلى الباقر مقتبا الهدى وعلى الصادق فخر الصادقين
وعلى الكاظم موسى والرضا شافع المحشر شفيع المذنبين
وعلى الهادي علي والزكي وعلى المهدي منجي الهالكين
نظم المختار الاعمى مدحهم انه الراجي لهم شافعين
ربنا سهل لنا مخرجهم واللكن في جيشهم من ناصرين
استجب دعواتنا واغفر لنا واهدنا آمين رب العالمين

تم

انا لا اعرف ربا غير رب لا يزال
مالك الملك وذو شان العظيم والجلال
عالم من غير تعليم وحي لا يموت
وبصير لا بعين وقديم لا زوال
مجمع فيه كمالات الصفات كلها
ليس فيه ما الخلق كالسرور والملال
وغني ليس محتاجا باعمال الورى
وهو الواحد من غير شريك وعيال

يدرك الابصار لا ادراكه عين الورى
وهو الارفع عن ادراك عقل وخيال

حاكم من غير جور وجود لا مكان
ينبغي في شانه ما قيل وصفا وتقال

وكريم غير بخل ومليك لا وزير
واسع العفو وذو البطش الشديد والنكال

يرحم المؤمن والكافر عند الكربات
وقضى الحاجة من دون دعاء وسؤال

يرزق الكفار لا يقطع عنهم غضبا
وهو الرزاق ذو الفضل العظيم والنوال

يغفر الذنب لمن شاء بلطف وكرم
يقبل التوبة عن صاحب جهل وكمال

خالق الجنة والنار ولوح وقلم
رب عرش وسماء ونجوم وهلال

وله الحمد ما كان بكل الارضين
من وحوش وطيور وبحور وجبال

لعن الله على العابد علما السواه

وعلى ساير كفار و اصحاب الضلال

كل من قال بصدق هو رب ازلي

يدخل الجنة قربا وله حسن مآل

آمن العباس بالله و بيوم العرصات

وبنى وولي و حرام و حلال

عجل الله ظهور القائم ذي الغيبتين

صاحب العشرة من عترة جد الحسنين

احسن الخلق من الخلق وللخلق هدى

اكرم الناس وللناس جواد بيدين

صدره كنز علوم فمه عين حيوة

وجهه وجه منير مثل وجه النيرين

وبه يرزق من كان بسبع الارضين

وبه في فلك يشرق وجه القمرين

ليس في العالم مثل له اماً و اباً

كان في الاصلاب نوراً و نجيب الطرفين

انه من عترة سلطان ذی الشأن العظیم

وابوه مالک الدین ومولی الثقلین

یقمع الکفر من الارض وفی الارض اذاً

یعبد الخلق جمیعاً لاله المشرقین

یأمر الناس بصوم وصلوة وزکوة

وبحج وجهاد ودعاء الأبوین

یملاء الأرض بعدل وامان وسرور

یدفع الغم عن الخلق بیمن قدمین

وله الفتح من الله بکل الغزوات

وله القهر علی کل مرید الوثنین

واذا یرجع مولای حسین ابن علی

باعث الدمع وبالطفل اقطع لود حسن

ان للشیعة ان بصیره شهر العزا

بسلام وعزاء وبدمع العینین

کل من انعم فی احشا الفقراء

انعم الله علیه من نعیم الحسنین

یرحم الله علی لیث شیعة الغزوات

یدفع البأساء عنهم بوجود المجتبین

و علی العباس ان یذکر اخوان الحسین

لعن الله علی اعدائه والقاتلین

اللهم صل علی محمد و آل محمد

حرره العبد الفانی العباد المذنب

محمد رضا نخجوانی

التماس دعا دارم

از منظومات شیخ بهاالدین رحمه الله و له

بحبیب حسبی لحبیب حسبی و طبیب ادبی و ادیب نجبی

مصطفی الاکرم فی الخلق عن الخلق جمیعا

مجتبا الاقدم فی علم علوم الازلی

و اخیه شرف الهاشم من آل قریش

مرتضی الاعلم و الاعظم یدعی بعلی

جامع العلم ولی بکریم هو ربه

قامع الکفر وصی النبی قرشی

وبتطهیر بتول هی من نور رسول
وبخلق الحسن ثم حسین بن علی
وبسجاد امام الحرم ذی الثفنات
آدم الآل کریم الأب والام الزکی
ثم بالباقر من اظهر فی بحر علوم
ثم بالصادق ذی مذهب حق علوی
وبموسی الکاظم الغیظ من المجرم حلما
وبسلطان غریب وشهید عنبی
وبذی الجود جواد شرف العترة هاد
وباوصاف تقی ونقی رضوی

وبهاد

وبهاد حسن العسکر قد نال علوا
من ولایات حسین وعلوم حسنی
وبمهدی هدی الخلق وبالحق اماما
یضرب السیف من الله بحکم ازلی
استجب دعوة من اغرق فی بحر ذنوب
راجیا منک نجاتا بنبی وولی
عبدک المذنب العاصی بها ابتلی
بعلی بعلی بعلی بعلی بعلی
قد تقربت بمولی الهاشمی قرشی
وتبرات عن الکافر یتیم وادی
اننی شیعة والمخلص اثنی عشری
لعنة الله علی ودخبیث الاموی
آمین آمین یا دیان یوم الدین برحمتک یا ارحم الراحمین

الذي من حبه تقرب كنف لبني | والذي اختاره الرحمن في يوم الغدير

ان هذا اليوم يوم تغفر فيه الذنوب
ليس في الدهر لهذا اليوم مثل ونظير

يرحم الله لمن يرسم في هذا اليوم
لفقير وعليل وعلى يتيم واسير

لعن الله على منكره بعد نبي
غاصبا حق علي هو بالذات شرير

وعلى لا شك كان حقا واماما
لذكور واناث وصغير وكبير

ولاجنبه من جاء بكل حسنات
لم يجد ريح جنان وله النار مصير

وعلى بنت نبي قرشي حسن و
وحسين وهو انجاه من غير كل ظهير

من بكا في كربلا وزار عند الفرات
يغلق الله على وجهه ابواب سعير

ان في تربته كان شفاء للورى
وعلى طيب من كل عطور وعبير

وعلى الساجد والباقر والصادق قولا
وعلى الكاظم موسى هو بالحلم شهير

والمسموم بطوس والتقي والنقي | والذي العسكر والقائم للخلق بشير

انّ من مات ولم يعرفهم حين جوّاه

هو في الآخره افقر من كلّ فقير

كلّ من مات محبّاً لعلي وهم

يدخل الجنّة من حرمتهم غير عسير

واغفر اللهم للكاتب والعبّاس لطفاً

هو بالذنب اسير انت بالعفو جدير

اللهم اغفر لنا ولوالدينا ولأستادنا واقربائنا

ولمن وجب حقّه علينا ولمن وصّينا بالدعاء

تحيّة عنبريّة

يا عالماً بما بطن وظاهراً لما بطن

يا من يجازي بالحسن

يا ربّ وهّاب المنن

صلّ على هادي السبل ياسين سيّد الرسل

طاها مطاعاً في المثل

حاميم ماحي المحن

والمرتضى شمس شرف بنوره الخلق العرف

بفضله الخصم اعترف

ابي الحسن والحسن

ثم البتول الطاهره ام النجوم الزاهره
ذات الصفات الطاهره
لازمة بیت الحزن
ثم الزکی المجتبی المطهر اما و ابا
و من له الخلق الحسن
رابع اصحاب العبا
ثم الشهید المحسن صحة کل مزمن
عبرة کل مومن
سبط الرسول الممتحن

۹

و عابد تهجدا و باقر تعبدا
و صادق تفردا
و کاظم احیا السنن
ثم الرضا المصدق ثم التقی و النقی
ثم الزکی المتقی
ثم الامام المؤتمن
هم النجوم الزاهره هم البدور الفاخره
هم الشفعاء الآخره
بالروح طابوا و البدن

صلّ علیهم ما علا انوارهم من الملا

واغفر لمن توسلا

بذنبهم یا ذا المنن

اهدا قوام عنبرا من ذکرهم و نبرا

و یا سمینا عطرا

نبشره روح الزمن

ولد

رب بحق المصطفی و ابنته والمرتضی

و بالزکی المجتبی

و بالشهید المبتلا

دعا

و عابد مقرب و باقر مهذب

و صادق منتجب

و کاظم منه الرضا

و بالتقی الازهر و بالنقی الاطهر

و بالزکی العسکری

و قائم بجلوا العمی

هم آل طه باشرف یاسین هم بهم وصف

حامیم قدرهم کشف

کاهلک نشرهم دکا

صلّ علیهم سرمدا

مخلّدا موبّدا

والطف بعبدٍ هذا منک بهدیهم یا ذا العلا

تمّ

من کلام میرزا حبیب الله المتخلص بقاآنی در توحید گفته

نهانی از نظرها بی‌نظیر از بس عیانستی — عیانست سر این معنی که بس کم نهانستی

گهی گویم عیانستی گهی گویم نهانستی — نه اینستی نه آنستی که هم اینستی هم آنستی

خرد آن گه که از عین عیان بیند نهانستی — به چشم آن گه که از چشم نهان جوید عیانستی

یقین هر چند می‌جوید گمان هر چند می‌پوید — نه محصور یقینستی نه مغلوب گمانستی

بپا نیز از کسی واقف نباشد گمره پردازی — زبان هر کسی دانا نباشد ترجمانستی

به پایان معنی الفاظ و صورت می‌نبینی لیکن — بمعنی صورت و الفاظ معنی را بیانستی

بچشم حق اگر گرد [illegible] دانشور — تو در هر قطره پنهان چو بحر بیکرانستی

اگر کس عکس خورشید فلک در آبها بیند — نیارد کشف خورشید فلک در آب دانستی

کجا مهری که سیصد چند غبر اجرام رخشانی — درون آبدان لیکن خلاف آنچنانستی

وگر گوید نه خورشیدست لیکن کاندر آبها بیند — ز انکار عیان مردود عقل نکته دانستی

بجنبد سرو و شاخ از نسیم و ریشه پا برجا — بجنبد اصل آن از آن اگر در عشق تو انستی

یکی گفتا قدیم را اصل ذاتش نمی‌گوید | سپس گویند با ما ذات تنها چیست
بگفتم راست گوئی در ره ذاتش مپوی | ولیکن آنچه هست جوی عیان از این ما نیستی
از این تمثال او بشنو شخص آدمی را | ثباتی با صدور شاه از طبیعت نا استی
بعینه هست باید صورت هستی از اینها | بوجهی از مکان برتر و بوجهی در مکان استی
از آن پاینده که همسایه با عقلی که از مایه | از این زاینده که همپا با ارکان رها بستی
روان بر عیسی اعلی از این آثار آسیائی | بزیر خاک تارهای که آن کفرها بستی
بسی از آثار می‌بیند قاضی آن چنین کرد | برآید مر جابه تحقیق آنچه استی
بجا ضامن نبود کلام مغز و چون ۵ | دره گلمه ... کار دانستی

جدول معرفت اسامی المعصومین الاربعة عشر

الاسماء	محمد	علی	فاطمه	الحسن	الحسین	سید الساجدین علی	محمد بن علی
الکنی	ابو القاسم	ابو الحسن	ام ابیها	ابو محمد	ابو عبد الله	ابو الحسن	ابو جعفر
الالقاب	المصطفی	المرتضی	الزهرا	الزکی	الشهید	السجاد	الباقر
مکان الولادة	ابی شعب	الکعبه	المکه	المدینه	المدینه	المدینه	المدینه
ایام الولادة	الاثنین	الجمعه	الجمعه	الثلث	الخمیس	الاحد	الاثنین
شهور الولادة	۱۷ ربیع الاول	۱۳ رجب	۲۰ جمادی الآخره	۱۵ رمضان	۵ شعبان	۵ شعبان	۳ صفر
سنة الولادة	ثمنین سنه من عام	خمس سبعین سبعه	ثلاث من الهجره	اربع من الهجره	منها اثنتین و ثمان	ثمن من الهجره	منها سبع و خمسین
ملوک اوقات الولادة	نوشیروان	شهریار	یزدجرد	یزدجرد	یزدجرد	امیر المومنین	معاویه
اسماء امهات	آمنه بنت وهب	فاطمه بنت اسد	خدیجه بنت خویلد	فاطمة الزهرا	فاطمة الزهرا	شهربانو	آمنه بنت عبد الحسن
عدد الازواج	خمس عشر	اثنا عشر	علی لا غیر	اربع سبعه	عدد خمسه	امراة واحدة	امراتان
نقش الخواتم	[illegible]	الملک لله الواحد	امن المتوکلون	العزة لله تعالی	ان الله بالغ امره	لکل غم حسبی الله	العزة لله جمیعا
عدد الاولاد	ثمانی	سبعه و عشر	خمسه	خمسه عشر	سته	خمسه عشر	سبعه
مدة الاعمار	ثلث و ستین	ثلث و ستین	ثمانی عشر	ثمان اربعین	سبع و خمسین	سبع و خمسین	خمس و ستین
ایام الوفات	الاثنین	الاثنین	الخمیس	الاثنین	الاثنین	السبت	الاثنین
شهور الوفات	۲۸ صفر	۲۲ رمضان	۳ جمادی الآخر	۲۸ صفر	۱۰ محرم	۱۲ محرم	ذی حجه
سنة الوفات	احدی عشر من الهجره	منها اربعین	منها احدی عشر	منها خمسین	احدی و ستین	خمس و تسعین	مائه و عشر
امکنة الوفات	المدینه	نجف	المدینه	المدینه	کربلا	المدینه	المدینه
سبب الوفات	من مرض	قتله ابن ملجم	ما سقط	سمه جعده	قتله الشمر	سمه الولید	سمه هشام
امکنة القبور	مسجد النبی	مشهد بالغری	فی الروضه	فی المدینه	فی کربلا	فی البقیع	فی البقیع
ملوک اوقات الوفات	هرقل	معاویه	ابو بکر	معاویه لعنه الله	یزید لعنه الله	عبد الملک	هشام
اسماء نوابهم	علی ابن ابی طالب	قنبر و سلمان	فضه	سفینه	رشید الهجری	خالد ابن الکابلی	جابر الجعفی

علیهم صلوات الله الملک الاجل الاکرم

الاسماء	جعفر بن محمد	موسی بن جعفر	علی بن موسی	محمد بن علی	علی بن محمد	الحسن بن علی	محمد بن الحسن صلوات الله علیه	
الکنی	ابو عبد الله	ابو ابراهیم	ابو الحسن	ابو جعفر	ابو الحسن	ابو محمد	ابو القاسم	
الالقاب	الصادق	الکاظم	الرضا	الجواد	الهادی	العسکری	الخلف المهدی	
مکان الولادة	المدینه	بین مکه و المدینه	المدینه	المدینه	المدینه	المدینه	سر من رای	
ایام الولادة	الاثنین	الاحد	الخمیس	الجمعه	الجمعه	الاثنین	الجمعه	
شهور الولادة	۱۷ ربیع الاول	۷ صفر	۱۱ ذی قعده	۱۰ رجب	۲ رجب	۱۲ ربیع الثانی	۱۵ شعبان	
سنة الولادة	ثلاث و ثمانین	ثمان و عشرین مائه	ثلاث و اربعین مائه	خمس و تسعین مائه	اثنی عشر مائتین	اثنین و ثلثین مائتین	خمس و خمسین مائتین	
ملوک وقت الولادة	عبد الملک مروان	الولید ابن هشام	المنصور	الامین محمد	المامون	المعتصم	المتوکل	
اسماء الامهات	ام فروه بنت قاسم	حمیده ام ولد	لبنیه ام ولد	ام ولد خیزران	ام ولد سمانه	ام ولد حدیثه	ام ولد نرجس	
نقش الخواتم	ان الله خالق کل شیء	حسبی الله	ولی الله	العزة لله	حفظ العهود	شهید الله	انا حجة الله	
عدد الازواج	امراتان	له سراری	امراة و سراری	امراة و سراری	واحدة و سریه	واحدة و سریه	[illegible]	
عدد الاولاد	عشره	سبعه و ثلثین	ثلثه	اربعه	خمسه	ذکر الذی [illegible]	[illegible]	
مدة الاعمار	خمس و ستین	خمس و خمسین	خمس و خمسین	احدی و اربعین	ثمان و عشرین	[illegible]	العلم عند الله	
ایام الوفات	الاثنین	الجمعه	الثلث	الثلثا	الاثنین	الجمعه	الجمعه	
شهور الوفات	۱۰ رجب	۲۵ رجب	۱۷ صفر	۱۰ رجب	۳ رجب	۸ ربیع الاول	علمه عند الله	
سنة الوفات	ثمان و اربعین مائه	ثلث و ثمانین مائه	ثلث و مائتین	العشرین و مائتین	اربع و خمسین و مائتین	ستین و مائتین	العلم عند الله	
امکنة الوفات	المدینه	البغداد	الطوس	البغداد	سر من رای	سر من رای	عند الله	
سبب الوفات	سموه المنصور	سمه الرشید	المامون سمه	المعتصم سمه	المعتمد سمه	المعتمد سمه	[illegible]	
امکنة القبور	فی البقیع	مقابر قریش	الطوس	مقابر قریش	سر من رای	سر من رای	[illegible]	
ملوک وقت الوفات	المنصور	الرشید	المامون	المعتصم	المعتمد	المعتمد	عند الله	
اسماء بوابهم	المفضل بن عمر	المفضل بن محمد	عمر بن الفرات	عثمان بن سعید	عثمان بن سعید	عثمان بن سعید	عثمان بن سعید	

از گفته حکیم بود در طب علی آب ست

هر که در صبح انگبین نوشد
خسته گردد همیشه هنگام

هر که او آب خورد در حمام
[illegible]

هر که خواهد که مبتلا نشود
پشت ننهد به ناب حمام

هر که آب از پی طعام خورد
[illegible]

هر که را زحمت بود ز زنخ
وقت رفتن او بود حمام

هر که بسیار گل همی بوید
همروی باشد انصداع کلام

[illegible]

پا برهنه بر آفتاب شدن
چشم او باشد انصداع ظلام

[illegible]

خواب کردن ز پهلوی دیگر
همچنین با فهم با استحکام

[illegible]

جدول حادثات الزمان علی کون القمر فی البروج الاثنی عشر

الحادثات	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله	المیزان	القوس	العقرب	الجدی	الدلو	الحوت
آمدن ابر	ورد	زرد	[illegible]	[illegible]	باران	[illegible]	[illegible]	دولت	گرانی	ظلم	شادی	خیر
آفتاب سرخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	قحط	باران	شادی	وبا	فسادی	خیر	مرگ	ریح سلیم
کمتری آفتاب	خرمی	غم	قحط	نعمت	مال	دولت	خرمی	عزت	سفر	دولت	نعمت	جاه
گریه در خواب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زیان
خنده در خواب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لرزیدن اندام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قلم افتادن از دست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جاه	[illegible]
بانگ گربه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بانگ شب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نصرت	تفکر	سود	غالب	نام	مال	ظفر	[illegible]
بانگ خروس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بانگ سباع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بانگ کلاغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	رنج	کدورت	سفر	غم	حضرت	شادی
زحمه گردن	سعید	ظفر	جاه	نعمت	راحت	راحت	سفر	بیم	جاه	جاه	شادی	دولت
جستن چشم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دیدن آسمان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نعمت	ظفر	[illegible]	شادی	سفر
برق و صاعقه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ظلم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

رجب ۲ شوال ۲ ذی‌القعده ۲ ذی‌الحجه ۸ شعبان ۲ رمضان ۲۶ جمادی الاول ۳ جمادی الثانیه ۱۲ ربیع الاول ۲۳ ربیع الثانی ۱۶ محرم ۲ صفر ۲ نشاید ابتدا به عبادت [illegible] حضرت امام حسن عسکری [illegible]

من کلام شمس تبریزی رحمه الله

این شکل که من دارم ای خواجه که را مانم | یکلحظه پری شکلم یکلحظه پریخوانم
در آتش مشتاقی هم جمعم و هم شمعم | هم لطفم و هم نورم هم جسم پریشانم
در عشق سلیمانی من همدم مرغانم | هم عشق پریدارم هم مهر پریخوانم
زیر قدمت هوشم با هوشم و بیهوشم | هم ناطق و خاموشم هم لوح خموشانم
ای خواجه چه مرغم من نه کبکم و نه بازم | نه خوبم و نه زشتم نه اینم و نه آنم
زان رنگ چه پرنگم زان نظره چه آنکم | زان شمع چو پروانه یارب چه پریشانم
هم خونم و هم شیرم هم طفلم و هم پیرم | هم چاکرم و هم میرم هم اینم و هم آنم

هم شمس شکرریزم هم خطهٔ تبریزم
هم ساقی و هم مستم هم شهرهٔ پنهانم

و منه رحمه الله

روزها فکر من اینست همه شب سخنم | که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود | بکجا میروم آخر ننمائی وطنم

جدول ساعات التی ما علی کون القمر فی البروج الاثنی عشر

الحوت	الدلو	الجدی	القوس	العقرب	المیزان	السنبله	الاسد	السرطان	الجوزا	الثور	الحمل	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	باد و هوا [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زلزله
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا
یا چه بودست مراد وی ازین ساختنم

جان که از عالم علویست یقین میدانم
رخت خود باز بر آنم که همانجا فکنم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست
به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

کیست در گوش که او میشنود آوازم
یا کدامست سخن میکند اندر دهنم

کیست در دیده که از دیده برون مینگرد
یا چه جانست نگویی که منش پیرهنم

تا به تحقیق مرا منزل ره ننمایی
یک دم آرام نگیرم نفسی دم نزنم

می وصلم بچشان تا در زندان ابد
از سر عربده مستانه بهم درشکنم

من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم
آنکه آورد مرا باز برد در وطنم

تو مپندار که من شعر به خود میگویم
تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم

شمس تبریز اگر روی به من بنمایی
والله این قالب مردار بهم درشکنم

ای عزیزان بر بیان درد ایچره زار مضطرم
باشمه چرخ الندن پرچه کف خاکسترم

گرچه خاکستر اولوب جسمم ولی پر اخگرم
کوت ویرن حوران الندن هر زبان دوا ایلرم

عار فاوت بر قولاقن کورنیوزلر سویلرم

کوردیم من بو جهانده بر حقیقی آشنا
هر نه کوردم اگری کوردم هیچ یا
اگر عینی کوردیسم من هیچیا

ای کوکل کلدی جهانون آشناسن ترک قیل
اولمه غافل بو ستمکر دهره ویرمه چوقده دل

مرد راه اول بر جبه بو بدکار فعلندن چکل
قحبه دنیانون هواسیله چوخ اولمه منفعل

ایسترسن من سنکا دهردن جفاسن کوسترم

قاضیسین کوردم قورشی دام خلق باللّه
ملاسین کور جبه و تزویر فلقن کلی حاللّه

حاجیسی ترکسنز پرسته یا خجا بوقون تاللّه
رد ضه خالم لولو ایلر بر برنون حاللّه
تو بو ر دو قر بز بز یتون یاللّه

پر پر یله بحث ایدلر بنده صاحب مذهبم

اول حکیملر سلم من دیلر آخر کورلن
اولدلر لر دهرارا چوق باخوشی دشمن لن

عالم اطراف سوریا آغلر همیشه شور لن
جمله نوکر باچه خلقون مالن آلور زدر بن

[illegible]

دیمسن سویلر فلانکسان طویله سنده نوکرم

جمله نقابی چورکچی پچه بو قدر زردین | علاقی قصابی یاران خشکباری بچخین

هامی باشماقچیلردن دباغلر بوکمش بلن | هر کیم ایستر او یخه یخسن اوی صاحبکرم

کمه نی

معه شور و کورکن لره سیخ کمانساز استمز | چوخامی بورکچی چورکچی ایلده بر غوغای دیمز

زرکر و خیاط و شالچی زادین جلال استمز | بی اماندر جمله آشپز چلوپز نیم کز

سویلرم ایچمین بو بارین حشره تک ای الکرم

اول اپالاندزلر تماما خوب شده در روی جای ره | الفت ایتمون سیزدجی اتبه هم ولا سیله

هیچ سلمان آشنالوق ایتمز بقالیسیله | عطاری با تمانیه آکر صنعتکار شقالسیله

بر دوره چیل ادچ چارک کاغذ بدرمن یلیرم

ها میدان بند و ایستا سکر ساغر بند زرگلر | صنف ارسلاسنده نونچی با منسبه بند ایلر

تبریزی بادم ایدن هم مطرب ودلاگر | جلفه و حلاد حصیر هر باره دن جیب اکدر

بلز

بسم الله الرحمن الرحیم

آلهی لیلیٔ سر حقیقت سراپردهٔ وحدتدن اقتضای ظهور ایدوب -٣
تجلی جمالیله فضای صورتی مزین اتدکده مجنون سرکشتهٔ بادیهٔ
غفلت ایکن اول شعشعهٔ جمالی کوروب عنان اختیاری الدن کتدکده
اکر علاقهٔ آبای علوی و رابطهٔ امهات سفلی اول لذت جانفزایه و سرّ
دلکشایه مانع اولمیوب فریب مواعظ کونه و حیلهٔ نصایح نمونه ایله محرک
سلسلهٔ انقطاع و پیوند تدبیر وصال و مدبر وسیلهٔ انفصال عقد اتصال
اولمق اتیه لر توقع اولدورکه نه اول لیلی عالم آرایه بو تقریر رفع حجاب

جسمانیه موجب تاخیر اوله و نه اول مجنون جهان پیمایه بو تزویر
نفی تصورات نفسانیه باعث تقصیر و اکر بهانهٔ فسانه ایله عشق حقیقی و حسن
ازلیدن فضلای بلاغت پیشه و فصحای بلاغت اندیشه جواهر اسرار
رشتهٔ نظمه چکوب و ثمرهٔ اغصان شجرهٔ عبارته کوستروب نقاب خفا و حجاب
عنا رفع ایتمک ایسه لر ترقب اولدورکه حسن مساعدت سبحانی و لطف
معاونت ربانی حصول مرتبهٔ وصوله و حضور درجهٔ ظهوره ممهد اولوب
لیلی تجلیات خاص لرنه و مجنون حسن اخلاص لرنه اهانت تشنیع سفهادن
و ذلت ملهادن که اطلاق تعرض لری استعاره و تصور معایب لری کفت
مشائیه طعن بیهوده لیلی و منزله بیفایده مجنونده ممتنع التاثیر اوله
و اکر بو فقیر سهام فضولی بی سرانجام غایت قلت بضاعت و نهایت نقص
اشتغه فضا قیلا ایلدکی اندراج سلک ارباب حقایق و تمنای انخراط
سلسلهٔ اصحاب دقایق ایدوب خزانهٔ حسن لیلی تسخیرنه و خرابهٔ عشق مجنون

بغمزه

تعمیرینه عازم اولور تَرَصُّد اولدور که اول طرازِ خامهٔ نقش نامهٔ
احسن جمیله میسّر اولوب حکایت لیلیٔ عالمگیر و محنت مجنون کمی بقا پذیر اوله
بو حضرت عزّتدن اظهار حمد ایله استمداد حصول مطالبه
و آثار شکر ایله استدعای ستر معایب در

الحمد لواهب المکارم والشکر لصاحب المطاعم
وهو الازلی فی البدایه وهو الابدی فی النهایه
قد شاع بصنعه و بیانه ما اعظم فی ابقاء شانه
سبحان الله زهی خداوند بی شبه و شریک و مثل و مانند
شاطهٔ نوعروس عالم کوهرکش سلک نسل آدم
صرّاف جواهر حقایق کشّاف غوامض دقائق
پیدا کن هر نهان که باشد پنهان کن هر عیان که باشد
معمار بنای آفرینش سیراب کن ریاض بینش

یارب

یارب مددی که دردمندم آشفته و زار و مستمندم
از فیض هنر خبر ندارم جز بی‌هنری هنر ندارم
شغل عجبی گرفته ام پیش پیش و پس او تمام تشویش
سنگی است براهم اوفتاده بحریست مرا براه داده
توفیق تو ام اگر نباشد در لطف تو راهبر نباشد
مشکل که مراد رخ نماید زین بحر دری بدستم آید
آن کن که الم و غم کشیده لوحم رقم صفا پذیرد
آیینهٔ خاطرم شود پاک روشن گردد چراغ ادراک
هر چیز طلب کنم بیابم قفل در آرزو بتابم
بخشد بریاض دولتم آب ابر کرم رسول و اصحاب
بو شکوفهٔ گلزار توحید و نوبادهٔ بوستان تمجید در

ای مونس اهل ذوق یادنک ابواب امل کلیدی آدنک
ای گنج عطا طلسمی اسمونک سن گنج نهان جهان طلسمونک
ای جودی وجودکونه واهب ذاتی کمی اعترافی واجب
ای سلسلهٔ وجوده ناظم رزاق اراذل و اعاظم
ای پرده کش رموز مبهم مستحفظ انتظام عالم
ای نقش طراز صفحهٔ خاک صاحب رقم خطوط افلاک
ای محتسب جهات ارکان کان گهر وجوب امکان
ای مبدء فیض آفرینش سندن روش چراغ بینش
ای سر وجودنک امری معلوم موجود همن سن اوزگه معدوم
ای یدی گل وطقوز گلستان فیض کرمنکله سبز وخندان
ای واری یوقی ایلین یوقی وار یوق وارلغنکه نطق وانکار
ای شاهد غیب پرده داری فکرنک گل معرف بهاری

ابوالعلم

ای عالمه فیض جود سندن خلقه شرف وجود سندن
ای جمله جهان سنکا رضاجوی سندن خالی سننکله مملو
ایشمع ازل فتیله سوز ربی بزم ابد انجمن فروز ربی فتیله
ای شبه وشریکدن منزه ستر ازل وابدن آگه
ای بارخدای عالم آرای تحسین ایشونکا همین اوله رای
احسنت زهی حکیم کامل یشکر اوله صنعونکا مقابل
فطرت رقمن چکن زمانن حقا که بو امر کن فکانن
حکم ایدنک کیم نه اوله احوال صنعله چخرکنه مه و سال
دوران نه زمانن اوله اخته هر دورنن نه اوله ظاهر
نیچه اوله فرد نسل آدم هر فردی آننک نه ایده هردم
اشیاده چوق اتیرم تفکر سندن نکا درهمن تحیر
اشیا عجب اولمز اوله ظاهر چون وادو شنونک کمی ناظر

اما

اما چو سنکا قدیمدر ذات — ادراک سنکا یتر می هیهات

ادراکمزه کمال حیرت — توحیدکا بسدر دلالت

اندیشه ذات قلمک اولمز — بلمک بو تیر کچیلمک اولمز

اولدم که اولوب بنای محکم — چکدکنک رقم نظام عالم

حقا که خوش انتظام ویردک — آرایشنی تمام ویردک

اتمنک اینک گرکین گر آزد کر چوق — برنسنه کرکلو یوق که اول یوق

بر تعبیله ایلدن مهیا — کیم کلدی قصوردن سبرا

اشیاده اگرچه رازچه قدر — اول کیم اولمه رازنک آنده یوقدر

اشیانی نیچه سندن اولسون آگاه — القدرت والبقاء لله

بو توحید ریاض صنعدن بر گل تر و تمجید دریاسندن بر دانه گوهردر

آفرین ای صانع تن پرور جان آفرین — خالق الاشیا آنکه الخلق رب العالمین

مبدع آثار قدرت عقده پیوند جهد — ضابط ارکان فطرت نقش بند ماء و طین

ای سموم سطوتنک تاثیری نیران الجحیم — وی سحاب رحمتنک سیرابی فردوس برین

قدرتونک گلزارنه بر سبزه سدرة المنتهی — حکمتونک شمعینه بر پروانه جبریل امین

صنعونی اوابلار قندیل درینه آسمان — صنعتونک دیباچه‌سنده بر ورق فرش زمین

درگه تعظیم و تکریمنکده عالم کاه جوی — خرمن احسان و الطافنکده آدم خوشه چین

عرصه ادراک فرزانک دارالامان — رشته امیدی فیض رحمتنک حبل المتین

خاکدن هر ذره تاییدنکله بر جسم لطیف — آبدن هر قطره توفیقنکله بر در ثمین

اول عموم الفیض منعم کم فیض بلنک — رزق تقسیمنده قلمز اختیار الصالحین

دال ای بر کتا در سرگشته فهم نه سیر — ملک توحیدنکده در محصور عقل خرده بین

علم عرفانکده هر کیم بر یقین بولمش ولی — هیچ بیلمک تو قدر کیم اول ادراکه حصر ایتمز یقین

اقتضای حکمتنک اظهار قدرت قیلمغه — اختلاف طبعده اضدادی ایتمش همنشین

اختلاف حادثات هر دم گورر خلق — کیمه کیم معمور حفظنک اوله حصن حصین

هیچ کیم جز حیله درگاهنکده اولمز ناامید — سن ایستر کام اگر رسوا و گر خلوت نشین

سن مع اظهار ایدن معشوقه عاشق شوقنی — عاشقی سنسن قلن معشوق شوقیله حزین

نشاء بو فلکده مجنون سرودی درد تاک	پرتو حسن نگهده لیلی جمالی نازنین

پادشاها قبضهٔ حلمک تا ثر ایده بب	گرچه حور در روضهٔ رضوانده ونشیده زین

طاعتو تک دسترس حضرتیله طاعت اوله ججه بیله	حوصله نه روضهٔ رضوان دیلر نه حور عین

حور عین و روضهٔ رضوان هوای نقد دکر	نقدن کیچمه‌ یه رسیدنانی ایزر همین

بو قصیده حضرت محمدﷺ شاننده در

یا معدن مکارم و یا منبع الوفا	یا مجمع المحاسن و یا مظهر العطا

انت الذی بعثت الیه الینا مبشرا	و اختارک الله عن الخلق و اصطفی

انت الذی تفضله اقرب القبول	و انت الذی تفرده العز و العلی

من ارتجا بلطفک ما خاب و اشفع	من اقتدا ابشرعک ما ضاع و اهتدی

یا عون من تفقده عند شدت	یا کهف من تحصن فی الفرد التجا

عیسی نمی‌رسد بتو در قدر در رتبت منزلت	بر چرخ اگر نهد بسر اقتدار پا

معراج یافتی تو و بر طور شد کلیم	فرق از تو تا کلیم از فرش تا سما

آب نبوت کاتش نمرود را نشاند	روزیکه کرد بر آتش خلیل جا

از ارکان دین شرع تو انحراف	برهان کرامت نعرز اقتدا

یا منقطع

تا منقطع نگردد از آسیب اختلاف	هر بر تو بسته سلسلهٔ سلک انبیا

با انتهاست نسبت ذات تو چون الف	هم ابتدا تویی بحقیقت هم انتها

نقد بر خرد رضای تو کاری نمی‌کند	پیوسته طاعت تو ز ادا بکند قضا

ای آفتاب ذات که هر ذره بر نبی	چون دوازده شرع و دین داینه هر ذره تا برضیاء

سن غایت وجود سن و اوزکه لر طفیل	سن پادشاه ملک سن و اوزکه لر گدا

جاروب کوی رهگذرینک بال جبرئیل	طاق رواق درگهینک ایوان کبریا

دار الشفای حشرده بیمار معصیت	شهد شفاعتکدن اولور شربت شفا

انجار حد کاملنک اعیان ملک دین	ارباب صدق معدلت و زارت و حیا

رنگ بوررت قصیده به معذلان	شرعنک بوررت رنگله بر معتبر بنا

اظهار اشتیاقنه قلت حاجتن روا	یا مصطفی فضول مخاجه رحم قیل

بو قصیده پادشاه اسلام شاننده در

زهی کامل که عقل نکته دان درگهنده حیراندر	وجود بی‌مثالی انتجاب نوع انساندر

فلک

فلک بر درج اتنک ذات شریفی گوهر کیتا — جهان بر جسم اتنک حکم روانی اولمش جان
اساس حکمده معنیده بر سکندر کیم — اتنک یاجوج جور ره بانی برابنی ایاند
بنای قدر ده معنیده بر عالی عمارت کیم — سعادت طاق کردن اول عمارتدن براوناز
مظفر دانما سلطان سلیمان خان عالی دل — که هر کس تابع فرمانی اولمز ناامیدز
جهانگیری ایدرکن تنک ملک تسخیرینه عزم التمه — مخوف جلالی کاهی عرصه ایران طوراندر
سخی طبع و مروت پیشه کیم بحر الطافی — تموج قلعه موجی معز بنیادینه طوفاندر
سلیمان بارگاهیدر تقین بهتیلودر کاهی — کیم انده دیولر تابع پریلر بندکاندر
خلایق صبح تک خنداندر اولوب مهر جمالندن — ملایر اینده رانا الجی شمع کاهیدر
بحر امید بر کون خوف خطاندن عکس ناموسن — بر لوب تاتوفیق نصرت ساحلین سلطان سلیماندر
همت جانن فضولی غزه رحالی اد لنان چونک — رضایی چون دایم دعالی ساخواندر
چو اولدر حامی اسلام دالجید اتنک مدحی — نه کیم حیدن اوکه سوزر دمیش انه شیاندر

ولَه

آرایش صحبت ایله ساقی — ویر باده مروت ایله ساقی
ساقی کرم ایله جام کزدر — دو تمه قدحی مدام کزدر
کزدر قدحی قرار قلمه — دورانه چو چرخ اعتبار قلمه
توک آلوب اله کوثر صراحی — زر ساغره روح بخش راحی
برجا مله قیل دماغی تر — لطف ایله بر التمانی کوستر
ساقی مدد ایت که دردمندم — غم سلسله سینه پای بندم
ساقی کتور اول می مغانی — کیم ادنو دلم غم جهانی
رحم ایله که قصد جان ایدر غم — باعزم تتمیسه قان ایدر غم
قل عقلی باده ایله زائل — چرخن ستمندن ایله غافل
فریاد چرخ بی وفادر — دایم ایشی جور له جفادر
بر عادتله مدار یوقدر — ور انک اعتباری یوقدر
کرهمنفس استه ایکی یاری — بر بره کتوره ایکی زاری
البته سبب بالور آرایه — انلاری اسیر ایدر بلایه

بالله نه یماندر آشنالق — چون واقع اولورینه جدالق
کلزارکلام باغ عبث نه — پسله بزه شش بوبوستانه
کیم سرور یاص محنت ودرد — سودازده قیس دردپرورد
هرصبح کیدردی کعبه شاد — تکنده اولوردی غمدن آزاد
شوخ خط حسن یار ایدردی — دفع غم روزکار ایدردی

ایضا منه

ساقی کتور اول شراب نابی — کیم ییدی نصابه غم حسابی
ساقی مستانم خمارم — مشتاق شراب خوشکوارم
افتاده لغم کور اتمه اهمال — رحم ایت پرایاغنه الم آل
ساقی بنه قصد جان ایدرغم — دیر جام لبالب ودمادم
بیکس قالورم بن سبک رای — سن بر مدد ایتمس سنه وای
ساقی بزه راحت روان ویر — جان سیزلره همت ایله جان ویر
قیلدی بزی می مغاندن — اول خوش وخرم ایله اندن

ساقی کوزه کلدی نشاه می — برنجه قدح بربت پایپی
عزم طرب ایدنک اهتمام ایت — وقت طرب اهلنک تمام ایت
بزم اهلنه جام لاله کون ویر — امابزه باده فرقت ویر
زیراکه هنوز زنیم مستم — غم سلسله سینه پای بستم
خوشدر طرب اهلنک نشاطی — اولسیدی نشاطه ارتباطی
تاریخ نویس حال ایام — بوقصه یه بیله ویردی انجام
کیم وصلدن اولمیوب تسلی — مجنون ایدن اولانجه دور لیلی — تاریخ مجنون
ساقی فلکن کور انقلابن — کوستر قدح ایچره می جابن
می آینه جهان نما در — خاکی زرایدن بو کیمیادر
بوفایده بس وکلمی آندن — کیم فارغ ایدرغم جهاندن
بر خواب وخیالمش بو عالم — بو خواب وخیاله اولمه خرم
احوالنه نه منقلبدر — آندن حذر ایله مجتنبدر
غم هاتمن المینده نیاد — نیاحه بو نوع چکدی فریاد

ساقی متغیّر اولدی حالم سویلشمکه قالمادی مجالم

مر بعد پیاله ویرمه باده رحم ایله مسرخوشم زیاده

خوش غفلتله کیچوردم ایام بیلمن که نولور ایشم سرانجام

سرمایهٔ عمر کتدی الدن سود ایتمدیم اینده کیم عملدن

ولـه غزلیات

فریاد بو جوردن دکدن
احوالمی ایلدی دکرکون

البته بو مستم وادراکه اینمزم دنیا ندر من کیم ساقی اولن کیمدر می صهبا ندر

کرچه جاناندن مدن شیدا ایچون آغازم کام ایسترم معتبره جانان بیلمزم کام مدن شیدا ندر

وصلدن چون عاشق مستغنی ایسه ... عاشقه معشوقدن هردم بو استغنا ندر

حکمت دنیا و ما فیها بلن عارف کلک عارف اولدر بیلمیه دنیا و ما فیها ندر

آه فریادڭ فضولی اینجه بدر عالمی
کر بدر عشقله جوش ... غوغا ندر

ای فلک شیدا اینی سندن بو استغنا ندر نیشه ... که احوال مدن شیدا ندر

لغزه کرنه خلق ایکره بر واقفلرنگ معنیدرسن بر که تنها کاه فیلمه مسن بینکا پیدا ندر

عمر

سنده ور کر بیلمیوب حالم نرحم قلمک حالمی بیلمک تغافل ایلمک عدا ندر

کلی تماشا سنده دیر ارکیبلنک غوغالرن چون کلا کوردکده کلمز بیلمزم غوغا ندر

اول پری مطلق بنی رسوا ایده بیلمز انقلات
انفصالی بیلمزم جسم جسم من رسوا ندر

خیالیله تسلیه کونکل مبتل وصال ایتمز کو کلدن دبشره پرپار ولدعن عاشق خیال ایتمز

حقیقی عشق چون مستوجب نقصان دکل مطلق اوزن اهل حقیقت والده حسن و جمال ایتمز

کمال عشقه طالب مجتهز دور حسن صورتدن که قید حسن صورت عاشقه صاحب کمال ایتمز

دلیل جمله عشق اهلنه صورت پرست اولمق که عاقل قلب فرانی ممکنسیله اتصال ایتمز

کونکلده دوست تمکین بو بولمز کوزده جولانی محبت ثابت اولسه اوزیرندن انتقال ایتمز

سواد ماسوادن لوح دل خالی کرکدایم موحده صفحهٔ ادراکه نقش وخطه وخال ایتمز

اراوت ضایع ایتمز اهل معنی صورته هرکز حقیقت جوهرن جهل مجازه پایمال ایتمز

مقیدا ولمز اهل صورتک نکیسه حال اهلی
فضولی کیم مقید در کر او ادراک حال ایتمز

نه دلبر کیم ده دم عاشقه عرض جمال ایتمز فالور ناقص ... فیض نظر کسب کمال ایتمز

دکل جذب ایمین عاشقی معشوق اولمغه قابل   نه حاصل حسن صورتدن که جذب اهل حال ایتمز

کرک خساره معشوق مخفی غیر عارفدن   که عارف اولمین ادراک حسن جو اجماله ایتمز

هوای وصل ایله رسیم خوبلر عشقینه طالبه   وکرنه عشق کامل فرق هجران وصال ایتمز

اولن نقد حیاتن عاشقن معشوقه صرف ایلر   بو ظلمی آه اکر معشوقنه عاشق حلال ایتمز

مجاز آیینه خوبلر جلوه‌ء نازلمو نظر کیسیم   اوزون اهل حقیقت تمکلا زلف و خال ایتمز

فضولی عالم صورتده سرگردان گزر زاهد
سنی ای عاقل بو سودادن سرانجام خیال ایتمز

ای کلک رونده بارک الله   اولدینک بن ره نورده همراه

بنک سعیکله جاهتم تیورونک   برمنزله عاقبت یتوردنک

رحمت سنکا کیم سن ایتدین امداد   بو ایسکی بنا بی ایندم آباد

ترک ایله تعرض داراد ی   کیسم داوی جهلد ربو وادی

{ اکتاب فضولی }   دم خبر سوزندن اوردماددم
ورخبر دیر سن اسم ابسم   { همین اکتشف }

من کلام قرة العین

لمعات وجهک اشرقت و شعاع طلعتک اعتلا
زچه رو الست بربکم نزنی بزن که بلا بلا

بجواب طبل الست او زولا چه کوس بلی زدند
همه خیمه زد بدر دلم سپه غم حشم و بلا

چه شنید ناله مرگ من پی ساز من شد و برگ من
فمشی الی مهرولا فبکا علی مجلجلا

چه شود که آتش حیرتی زنیم شعلهٔ سوز دل
فسکته فدکته متدکدکا متزلزلا

پی خوان نعمت وصل او همه شب ز خیل کروبیان
رسد این صفیر مهیمنی که گروه غمزده الصلا

من عشق آن مه خوب رو چه زده صلای بلا بر او
بنشاط قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا

تو که فلس ماهی حیرتی که زنی ببحر وجود دم
بنشین چه طوطی و دم مدم بشنو حدیث نهنگ لا

وله

من کلام جامی علیه الرحمه

نفحات وصلک اوقدت جمرات شوقک فی الحشا
ز غمت بسینه کم آتشی که نزد زبانه کماتشا

تو چه مظهری که ز جلوه‌ات رسد از صحیفه صوفیان
که ز ذروه لامکان که خوشا جمال ازل خوشا

همه اهل مسجد و صومعه پی ورد صبح و دعای شب
من و ذکر طره و طلعتت من الغداة الی العشا من الغروب

بتو داشت خود دل کشته خون بتو بود جان مرا سکون
فهجرتنی و جعلتنی متحیراً متوحشا

دل من ز عشق تو میزند قدم رضا بره طلب
ولمن سعی فبسعیه ولمن یشاء فبه یشا

ز شکنج زلف تو هر شکن گرهی فتاده بکار من
گره گشای ز زلف خود گرهی ز کار من گشا

چه جفا که جامی خسته دل ز جدائی تو همی کشد
قدم از طریق جفا بکش سوی عاشقان بوفا کشا

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندا دری از جود بگشای
رهی کان بایدم بنمود بنمای

از آن در محرمم را سوی خود کش
وزان ره سوی خود کن منزلم را

بکامم ز ابر احسان نمی بس
گلم را از تو چون آدم دمی بس

ثنایش آنکه نام کرد پیدا
دل از یوسف چو یوسف از زلیخا

تعالی الله خداوند یگانه
که بود و هست باشد جاودانه

شب و روز او رود روزان و شبها
بهم آمیز غمها و طربها

چراغ افروز پیران سحرخیز
نوا آموز مرغان شب آویز

ثنا

شکرپاش دهان نوشخندان
خردبخش دماغ هوشمندان

ثریا سای فرق کجکلاهان
فسون فرمای چشم خوش نگاهان

خرامان ساز کبک کوهساری
نواپرداز مرغ مرغزاری

ورق گردان هر شاخ گیاهی
جرس جنبان هر گم کرده راهی

بجستجوی آن گیتا در پاک
ز سطح خاک تا بالای افلاک

فلک را انجم زمین را چشم روشن
در آن نیلی چمن وین سبز گلشن

بروز و شب شده محو نظاره
یکی از دیدن آن یک از ستاره

فلکرا انجم زمین را چشم روشن
در آن نیلی چمن وین سبز گلشن

فلک را شوق کاو را جوید از خاک
زمین را ذوق کش جوید در افلاک

ز هر دو چشمها برهم گشاده
ندیده ز آنچه می بینی زیاده

باسطرلاب جستن راز افلاک
خبر دادن برمل از طینت خاک

ترا چون دن از کف آب دریاست
شد آن از پا با پایان ثریاست

ضلوح چشم خود نوشتی
کل من خوب با بد خود سرشتی

کرم خط خطا چی نامه
خطش در کش بدست زنخانه

بی تحمل جانم گرشته تست
رگ دل تا رجانم رشته تست

اگر تلخ اگر شیرین نوشتی
اگر ستم اگر محکم تو رشتی

زمن جرمی که سر زد ای خداوند
محمد شد شفیعم پس خرسند

چو عدلم از عذاب آرد بفریاد
دگر ره آن شود غمگین آن شاد

رداداری دو بار آید دلتنگ
شود دشمن شکفته دوست غمناک

محمد کافرید ایزد تماشش
ز نام خود برون آورد نامش

احد نام خود احمد نام او کرد
باو از راز وحدت گفتگو کرد

برآق برق تک آورد دم ایک
سخن بسیار داری رفت اگر

بجان و تن چو بالا رفت شبها
فدا بارش همه جانها و تنها

قدم بر زد ولایت در ولایت
در آنجا نه بدایت نه نهایت

قدم زد خدا حد و شش و مستر دید
وجود بی امکان او در نظر دید

دو ازیا جوش خشش بی نکی ماند
یکی ماند دگی ماند یکی ماند

مقامی نه حجاب آنجا نه جا حجب
زممکن رفته امکان تا مکان واجب

غرض دید آنچه میبایست دیدن
شنید آنها که بایستش شنیدن

خدا بیند بدان آن را که بگشاست
پیمبر دید آنکه او شنید گشت

کلید گنج رحمت خواست و او ند
دو اول گنج است خواست داوند

چکار امت از الطاف حق داخت
ببزم امتم تا ذریه افراخت

شد آبی در زبانی بود کام
مهر فت آفتاب بود کام

[illegible]

نیابرد دیاری کش زیر طاق | عجایب آیه اعیان نمایان
بهر آن کوچه آن از هر دیار | ددوش از حجر و دیوارش از گچ
ز عشقش حجر زلیخا مصر شیدا | بر آن شد یوسف از هر کوچه پیدا
بجانش سرمه آن خاک فرخ | سمرقند چه یک نوشاد فرخ
ز ابش کی بخارا زر کند کام | نی گشتی هند را کی نور رام
نماید خشک جای بویا نشر | شود بی شک مه ری او لیا نشر
زبان اصفهان نخواهان آرام | کسی با من بسنجد عهد بام
در آن فتنه جادو نگاهان | لب شیرین دو در شهر صفهان
بجور زلف خسرو زد به ناکام | که خسرو را ز شیرین تلخ شد کام
مهان اصفهان شاهان اطراف | اگر با هم بسنجم نیست انصاف
یکی از دوستانان کاه ده شام | دو شش کاه نان اوراقه بام

[illegible]

[illegible]

هوایش طبع هر کس را ملایم | نسیمی گر بهشت آنجاست دایم
دری از خلد در هر خانه اش باز | حمام رقص صهبا دمش پرواز
ولی از انقلاب ملک ایران | کنون چل سال شد کافتاد ویران
ز جور چرخ جانی در جهان نیست | که آنجا یکسر از اصفهان نیست
خرابست اصفهان با این خرابی | هما را در خرابی گنج یابی
بهر ویرانه صد گنج عبارت | بجغد آنجا هما همسنگ آیات
ز ویرانیش و برانت الامان | مباد اندم شود این شهر ویران
سخن معجون جان و راح روح است | سخن بی عیش صهبای صبوح است
سخنهای دبیر طاووس عرش است | سخن چون باک زن ها فرش است
توحیدی صحبت را خریدار | کند سیه از خفته خفته بیدار

یاد دمی تعلیق یعقوب [illegible]

[illegible]

زمین در زیر پای گله اش گم / شمار گوسفندانش چو انجم

چراگه کرده اش را مرغ خاک / چو انجم در سپهر آبستان افلاک

سگانش را بهای هر قلاده / ز طوق گردن شاهان زیاده

بجز یوسف که خورشید جهان بود / ز بر جیس اندر کوکب عیان بود

دل اچشمش به یوسف بود روشن / ز یوسف خانه اش بود گلشن

چو اهدر زاد آن نیک اختر ... / فزون از ... سعادت بیشتر را

گهی ... از ... یعقوب / از او ... درد و هم ... یعقوب

چنین زد دمنش این نغز نامه / بنامه خامه مشکین شمامه

که در مغرب شهی با داد و دین بود / ... مغرب ... زرین بود

گرانی کیش بود او را ... / همه اسباب شاهی ... فرزند

زلیخا نام آن ... کوته / ز گوهر حلقه اش در گوش کرده

... عشق آن ... / ... آید ... کار ... کشیده

... ز روز و شب ... / غمی ... عمی خوار ... کرده

... تا شد آن ... رفته / بنای هفتمین ماه و هفته

ز جسم و عشق ... / ... خورشید ... جبین

... در ... همچون هلالی / ... فلک ... ز ... غزالی

... چشمش ... / ... آسمانی

... کرشمه تازه ... شکفته / ... آهو در ... خفته

چه ... لشکر ترکان خونریز / ... ترکش ... تیز

نگاهش ... بر خشم / ... کرده چشم

رخ چون گل ... چون ... / ... آن ... بستان ... نور بر

[illegible]

شبی روشن چو روی مه‌جبینان / نشاط افزا چو وصل نازنینان

فلک را بار جستن بازمانده / پر زاغ شب از پرواز مانده

بگلشن باغبان نرگس شکفته / عسس با ورد در یک گوشه خفته

چنان خلق جهان از خواب مست / که عشق عاشقان هم بود در خواب

سگان را گر لب از فریاد بسته / خروس صبح منقارش شکسته

دهن‌ها را ز غفلت خواب بسته / مؤذن سکتهٔ ملکه ...

زلیخا کش دل از هر غم تهی بود / قدش در باغ جان سرو سهی بود

خمار صحبت آن دل آرام / ببالین سر نهاد از خواب کوشر

ز نرگس باده گون بسته چشم / بماه دیگرش شد آشنا چشم

چو مه بهری ز مهر شش فرزند نور / نجوید دیده بر خواه از دور

گهی عاشق شدی بسیار گفتی / گهی معشوق گشتی کم شنفتی

گهی از وی شدی غماز گشتی / به پیغام آمدی و باز گشتی

شبی شد خلوت آرای زلیخا / زد آن قلب قرعه بر باغ زلیخا

بکفش اسیر دیگر انگشتی / قدت ساز پنج از بر کوی

همه شاهان ملی از کف داده گانت / ملی از کف داده گان شهر گانت

هم از غم خاطرت آزاد بادا / هم از رو بیت دلی شاد بادا

اگر شعله از بیماریت حالی / ورت از جوش سودا بیخیالی

هزاران نسخه در دفتر است آنک / چو عیسی زنده از دو لب آنک

بکارت گر بسحر افسانه بندی / ورت از ساحران باشد گزندی

هزارم با طلسم و سحر از دعا است / چو موسی هر یکی انگشتم عصا است

[illegible]

مژگان بهره آن ماه بنهفت | ز شکر زهر می‌پاشید و می‌گفت
زلیخا دی مرا در پا کمند بست | که صید اوست هر جا صیدبندیست
مرا بست محبت گه چو صید | ندارم حاجت این بند این قید
دگر او بی بهره رشته بند | که موجب گریز دارد خداوند
نه بند بیغ یارب بسته خیزد | که از وی خواجه موجب گریزد
بپای دزد باید بند بربست | که بر تاراج کالا برکشد دست
ندارد شاه بر فرزند من دست | نمیدانم چرا پای مرا بست
بلی گرفته دزدان پادشاهند | ز جور پادشاهان و پناهند
زلیخا دوش آمد در پی‌اش | که دوش غم ز شبهای دگر بیش
مژگان لعل دریا گو سفت | بیا رخصت ز بی‌آرامی آن گفت
ز چشم و دو رخم بود انجامش | سیاه از سرمه سرخ از غاره بیخشش
بیا این چشم و رخ اکنون تو بین | که به سرخ و از سیلی سیه بین

[illegible]

فتادم کار خسرو در پناهم شد | درم درد لاله خوار و انهم شد
شکر خوردم چو زهرم کام تلخ است | شکر شیرین چنین مصلح است
منم آن ماه که دور از کار دانی | دوان لب تشنه در ریگ روانی
بخاک از تشنگی با چشم نمناک | طپان چون ماهی افتاده بر خاک
زنان که چشمه که [illegible] | رودم بر لب [illegible] از آب
چو آبم پیش بینم از دهانی | لعاب زهر چکیده در تنگ
منم آن بیکسی که به محبوس | بزندان از رها گشته ماند بس
فتاده روز و شب در آن خطرگاه | ندیدار ز مهر و پرتو ماه
زمانه که پرتوی بینم که [illegible] | که وقت آمد که اکنون نیم طوق
درم چون مرگ بینم و شمن من | که قصد کشتن من
منم گنجشکی از پرواز مانده | ز گنجشکان دیگر باز مانده

[illegible]

[illegible]

کلاه از خار گلشن بفکند | گل دیگر بکام دل بخندد

پریشان گشته اخوان پر آشوب | بخواب یوسف و گفتار یعقوب

همی گفتند یارب مصلحت چیست | که جز یوسف پدر را مهر کس نیست

چرا او چون گل است و ما چو خاریم | نه آخر رسته از یک مرغزاریم

همان بهتر که راهی پیش گیریم | ز کام خویش زو تشویش گیریم

بدشت هر کجا کان گل فکندیش | بخواری در مغاکی افکنیمش

بیابانی ز ره خضر اندر و گم | تهی خاکش ز نقش پای مردم

چو دوزخ ریگش از گرمی در آتش | تنوری پر ز آتش گرد بادش

دگر یک گفت کشتن نیستش به | وز آن صحرا بیابان عدم به

همان بهتر که بازو گیر راهی | به آرام او جویم چاهی

بظاهر بهر یوسف چاه کندند | بباطن خویشتن را در چه افکندند

[illegible]

[illegible]

سحرگه جانب صحرا برشر | چو گفته روز و شب بازار در شر

وز ایشان بهر غزالان شیرشیم | بطاق ابروی چرم شیر نشیم

شنید این قصه چون یعقوب از ایشان | بایشان گفت با حالی پریشان

هنوز آن سرو بستان نهال است | هنوز آن ماه نو را نه هلال است

از آن ترسم چو یوسف در دامن دشت | بهر سو رو نهد از شوق گلگشت

ترا ز حال او غافل زمانی | رسد ناگاه گرگ بد گمانی

چو فرزندان یعقوب این شنیدند | همه سر از گریبان بر کشیدند

نه آخر ما همان زور آورانیم | که از پیل دمان پهلو درانیم

بیافتد چو چشم شیر شرزه | فتد بر جان شیر شرزه لرزه

کدامین گرگ این زهره دارد | که پا در بیشه شیران گذارد

اگر گرگ فلک آید بدین عزم | کشاییمش جگر از خنجر رزم

چو گرگ از [illegible] ربا ید | زیان کاریم اگر گرگش رباید

[illegible]

کسی کز گریه آرد گه بخنده | شود از خنده‌اش [illegible]

بناله هر که را خواند بر خویش | ببوسی گر قدم ننگه‌ش پیش

برون زین باب هنجار و مدارا | • چون [illegible] کهای [illegible] و جاه

چه جز چشم او خوانند [illegible] | رهش چون کوچه اندیشه [illegible]

زمین [illegible] خرامانی | بجاه [illegible] چه کاری

اجل [illegible] کشته [illegible] | بصحرای [illegible] ما نهادی

کسی را کار [illegible] در کمندی | کز از طول [illegible] کمندی

[illegible] کشیدی خضرش از چه | بر [illegible] ناورد [illegible] راه

یکی آن ماه او چاه [illegible] | یکی [illegible] آن [illegible]

[illegible] بر آن روز | زمین [illegible] بر آن شمع [illegible]

زما [illegible] شد روشن آنجا | ز سرو قامتش شد [illegible] آنجا

ز شیرین لعل آن سرچشمه نور | شد آب زندگانی آن چشمه شور

بسم الله الرحمن الرحیم

پیده قل ایلیوب مېز افلاسنی کلامی دوغریه وریو خدویلانی
که برلکی دیار اصفهاندا که یعنی غیرت ملک جهاندا
ایله دوشمیوب قوت بناسب مرادین ویرمیوب چرخ ملاعب
نچونکه سالیوب برزاد لبینه کچوب برآی که دکموب ات ولبینه
توکندی صبری اولدی طاقتی طاق بو وسعتده اونه تنک اولدی آفاق
قرالدی کوزلری کتدی قراسی آجندان حخیدی الدن اختیاری
قالوب ایووده اوزی آج کلکسی آج خدنک ابتلایه اولدی آماج
کونی قاره اوزدوش چاره دون ال اله قوینونده قالمشدی معطل

بریسی باشنه قویمش تاج شاهی برسی باش آچوخ یوخدور کلاهی
بری نوکر برسی خان اولوبدور بری تاپین بری سلطان اولوبدر
بری برلشکری یالقوز چه قاتار برینه یخ دیوبسن باغری چاتار
بری دائم چالار چنک چغانه برسی نی کمی کلمش فغانه
برینون آغزی کلمکدن یغشماز برسی دردمحنت دن کوز آچماز
بری حسرت قالوب جسلی دامه برینون نشرلی قصرا لکرامه
بری اطلس نوبان کیمش دماغلی برینون پیزتومانی وار یماقلی
برسی بر تکه قنده تمارزسی چای ایچمکدن بری تویموبدی اززسی
برینون کوزلری قاره قلم قاشی یازوب کویا قلمه دست نقاش
بری بو دینی قطلق کوی کوز علاوه وداغی وردنه آغزی کلاوه
برینون آغزی پسته زلفی دسته برینه دوز توک سال آبسته
بری سالمش اوزینه دسته چچک برینون کله سینه سال توکور جک

در بیان اینکه با بدترین کارها
الهی تسلیم محض شد
اما الکرده کارهای بطیفی
خلاقی ذیدی مستوجب
الکامست

اگر بنده ایشنده قیلسان انکار

اگرخوش اولورسان قدرنی بل	بالام صبر ایله آچما شکوه دل
مرض عین صلاحوندر بوبرده	دوشونمورسن گورزنده واردی پرده
آتا اولادنی بی صرفه ورمز	نهالین باغبان بیهوده قرمز
سنه خالق آتادان مهرباندور	دوشونسن اوزکه فکره یگاندر
اوشاق اعضاسنی آتا جراحت	آتا بال ویرسه بلمه ایکیامت
دوای تلخ ویرکده حقیقت	طبیبه تمیو بدورسه گمه دقت
طبیب امر الهیده ایچ سانی	اونون حقنده باشلارسان شانی
خدادن گلسه برجزئی مصیبت	دلونده یا دلونده وار شکایت
بلادن انجمه ای کربلائی	سوزرشر البلاء للولائی
بلا ویرسه سنه یوز آلم مغموم	نه بخشی سوزدیوب مجنون مهموم
اگرباد یگرانشر بوده لیلی	چه از رف مرا بشکست سبیلی
قرض الله ایشنده قیلما ایراد	که ابرادن اولور یغنا ده ایجاد

بربوار ه رجایسی وارمجلابی	ایشکده یوزده روبندی نقابی
ارینه قول گمی ایلر اطاعت	اره طاعت خداونده عبادت
اوزین ساخلار کتینه دماغلی	اوبین یانده ه رمز فاش قیاقلی
کشی بلمزار نیدن باشقاحاشا	که برنامحرمه قیلیون تماشا
کشی ایوده اولان وقده بزکلی	گیر تازه لباسینی توز گلی
سفر ایتسه اری سلکر بلاسین	همان عت گیر کهنه لباسین
گوزینه سرمه چکمز زینت ایتمز	ایوینده اگلشوقونشویه گیتمز
قاغنله کچور دوررو نکارین	گجه گوندز چکر آز اشطارن
نتم اولسون بوجور عورت یابوسا	نه بخشیدور بوجودهای اولرده اولسا
بوجورعورت نارسایوح قصوری	بونه عورت دیه حوربدوحوری
بربیون عادتی اولمش اوزینه احمق	که هرگز گورسیوبد دورا غزی باشماق
کشی بر سوز دیه باخمار سوزینه	ه رارخورقولاق نه ای اوزادرینه

نولایدی بوغیته برقول سالیدم یوزندن برچه زلف باچ الیدم

بوجور عورتلره بین طعن تعزیر دیدم من سیز دیون آمین آمین

بوصورتده کرک وار نهی منکر بحکم کردکار حق و اکبر

روا دور تحشیه بین مدح تحسین کرک بدذاته اینماق لعن وتهجین

در حکایت مرزبان و درنش

مناسبدور بویرده بر حکایت که ایلوب ملا کل میرزا روایت

که بر نورس جوان آدی نریمان کیدوب برعورت آلدی اهل کرمان

نه عورت چوخ کوزل چوخ دلی عورت دماغلی عشوه‌لی چم خملی عورت

یوزینه بر باخشی هر کم باخاردی ایکی یان آغزیندن سو آخاردی

قیلوب لعلنده مضمر آب کوثر نه کوثر کوثره دیرشدی کوسر

خبر زلفی ویروردی تا بوکوکدن اودر دانه بدن حاملندی توکدن

دالیجه هر کورن کوزلر سایه کردار عجب بر سا حنون بین سایه کردار

غرض الواط ایچنده اولدی مشهور کیجه کوندز ادی دللرده مذکور

بحمدلله دیدم پاکدور زنم پاک خیالون کتمسون کج ایلمه باک

نقدر ایتسون سفر حاشا و کلا سنی برقیچی بویلی کورمز اصلا

دیدم جاجی زماندر آدی سبلی قرنی هرزه اولا واجی دیدلی

غرض ایودن کشی کلدی کناره دتوب یوز بولانوب اوزکه دیاره

پچوب ایودن عیالین قویدی یالقوز نه بر یولداشش نه بر مونس شب و روز

جو عورت منزلینی کوردی خلوت دیدی باخشی الیمه دشدی فرصت

دروب فوراً ایوین آلدی سینی یریوب کلکیمی فرشینی سیینی

سوپوردی سلدی پاک ایدی حصاری تاما اردایدوب کرد غباری

کلوب اندان صورا کیردی اوطاقه آلوب آیینه سین قویدی قاقه

باخوب غازه چکوب سرمه کوزینه کفونکم قیلدی آرایش اوزینه

چکنده کوزلرینه سرمه ناز ایدوب کلشنده نرکس شیون آغاز

ایدوب زلفینی شانه اولدی افشان بوقان سنبلی قیلدی پریشان

کزردی چیچه والیجه قرا فی — ایدردی ییل ییله سرسه دانی

دیردی وارمری داعم دیرسیز — طوبلیه کم کوروب اولسون کرسیز

کجه کوندوز بواولمشدی سیاقی — که انمزدی بو یوللار روان ایاقی

برایل کچدی آری کلدی نفردن — ایشدمشدی سوزی بشرادن نفردن

خیال ایتدی اده بوامری تحقیق — ملازمدور بوجور اشرده تدقیق

قالوب چولده کجه کلدی آرایه — که بلکه یول تاپا بوماجرایه

قرانوق چوکدی عالم اولدی ظلمت — کجه دن کچدی باشر آلتی ساعت

کلوب چولدن ایوینه دل شکسته — چخوب دامینه کیتدی باجادن آهسته

ایوه باخدی کوروب لشلر یوقدر — نه ایو کم یادیرسن اوردولوقدر

بوتی بوربابوتی بوربا جوانلار — ویروبلار بیان یاپا چوخ کاملار

اباقدده کمرچین الده چنکی — چالولار اوینولار آتو بدور نام نیکی

بریسی ششلنده شیره ایله — جوابینی ویرورمین عشوه ایله

[illegible]

برسینه ویردو ربره زلیجه باخ — دیرالدون پایین در یاقبت قاچ

برسیله کیدر خلوت سرایه — سالولدر اوردا اوزکه ابشرآرایه

برسینه ویدی رای رآزادعلان — کرادلشر بنه بیلون آزاد علدن

اولوب اکنده باخ کورپاره کونبک — سحرکوندر بنه برغاره کونبک

براجالده چون کوردی زبان — دولاندی باشینه بوچرخ کردان

کدورتدن چخا آزقالدی جانی — بچاق دوررسید انجمردی قانی

دشوب سحرتنزتمیه زترا سردی — کلوب غیض اوسته خشن باغرین کردی

باخوب کوردی شرارت به ثمرودر — وانشاقدان ثمردوخ دردسردر

کجه بربرده کندی دالدالندی — نه یاتماق صبحه دین اودوقهندی باهی

سحرادلجاق دوروب کلدی اوینه — سطح عی سفله سوقاکینه *

چخوب عرت قاقبه دماغی — باخوب کوردی کیشنی ایش قاچاغی

[illegible]

بو دنیاده را اوغول ای بو العالی | زمانون جهان هرزه عیب لی
ایدر هر کونده آرایش ادر بیر شی | اولور عاشق کورر هر کیم بوزینی
اوده ره وریر آتش بر یاین اوباشر | نامین آلاده ب بورنده قلدش
بو چوخ هرزه اولوبدر طلاقین | بو شاکنین ایو بیدن کسر اباقین
بونی آنلا بو آخر سنده چرمارز | وفایی یوخ حیاسی یوخ اودور تاز
هرلانامین اونون هرر بر سنه | یالانچیده درانانامین یوزینه
رنکین آنیمدی هیچ پادشاهه | بو تسلیم اولمادی هیچ احد جاهه
لجوج اولسان طلاقین دیره سن | بو شار آخر سنی بو هو فارن
طلاق ایلر کشی کر همسر ینی | بو ملعونه بو شار آنا آر سینی
طلاقین و برادرین چک بر کناره | بدل قید بوزه زاری لدله زاره
ازلدن آلماقون شرعی دکلدی | شریعت شیوهسی شرعی دکلدی

سنون اوستنده آنده اولدی شیطان | چو سجده ایمدی مرده دیر زدان
اونون ایسر عجب بیز قرداش اولوبان | ولی اللهلن بان باش اولوبان
قو شولمه دشمنه چرخ نکبت اولما | هشون انکلیفوده بی غیرت اولما
کلور حقدن سنون شام نهارون | ذن ایلیسه دار کار باردن
قراکونلرده آلتهه قاچاریسان | هرزب بوزال آچارسان
کوزن خوش اوله اصلا ایلمن یار | ایدرسن منصب شیطانی شاه
آلورسان حقدن انعام خلعت | دن ایلسه ایرسن عبارت
بیننده قهرمان کلده میرسن | کیدرسن قنبره دائ دیرسن
بر آنده ایچمسی هارزرحیات | ایده انسانی اغوا قلما غفلت
دی ایدی درما ایله ازر حالون | هبکه خسته کله جانا تا آلون
کیجن کونلر کحوب کندی قیناز | اولن هرکزاده مرید جاتمار

[illegible]

شؤزن سلسله کوز آچاردی — خورسه نبده صب پان قاچاردی

خالبنه ده شنده کوک فریکلر — اته کو یا ده عورتلر بریکلر

گجدی کوزیلری آه فوسعی — اشتمیدی اکر بانک خروسی

طویوق آدین بری برده بازاردی — اوآد آلتین مین آرشن قازاردی

در نصیحت

بی معشوقدن عشق اهلی دیماز — محبت جلبین الدن اد لسه قوباز

گجه کوندوز همیشه دلده آدی — خموش اولسه اولور گذه فکر یادی

دیلار معشوقله جسم درکی بت — اولر عاشق فنا فالنماز مکرمت

دکل معشوقدن بر لحظه خالی — اولور معشوقله دائم خیالی

اده رباعث دنیانی ده تالار — ده توب دنیانی عقبانی آتالار

همیشه جهد ایدوب هرگز یورولماز — گجه کوندوز بقار دنیانی ده یماز

[illegible]

[illegible]

چکر عالی عمارتدن مزاره — اولور قبر ایچره بولداش موره

قالور بیراث اوغلون گلگشت باغی — اولور اوزکه لره منزل اوطاقی

بتر باغی گلستانی بر ینه — اوچار زاغ و زغن بلبل یرینه

گر انسیتی اقوام و اقارب — اولور مار و نسی حیات عقارب

قویار محزونه قصر زرنگارین — باسار بر اوزگه سی باغریه یارین

بلی باللهی دنیا بیوفادور — جهانون باغی بی ذوق صفادور

عزیزم سنکه دنیانی گوردرسن — نه چلوبس ازیوی اولدوردرسن

یقین ایله اولسنده بالکه دتیز — سنون جقوندی یودن ترجه توب ایتز

گوزدوم آلانما بو مال و منالی — تعلق دوت خدای لایزالی

خدا عاشقی آتش ماسوانی — دوتوب دنیا و عقبادن خدانی

جو مولا عشقله دنیای نوره — دایا نمازلر داخی غلمان حوره

[illegible]

قویوب باشین دیز اوسته اولدی [illegible] | نکار فکرلرین اولدی هم آغوش
قیودنغنه چکدی خط بطلان | تحیر عرصه سنده قلدی جولان
کمیت فکره چالدی تازیانه | گزوب دور جهانی خانه خانه
خیال ایلردی اوردردینه درمان | بو فکره چوق قالنب قالشدی حیران
گوناگه غیبدن قوزاندی بر سس | که ای سرگشته مغموم بیکس
گرک عاقل اولان قلمون تلاشین | گرکدر اتلاسین راه معاشین
اوتورماقدان داخی یوخ حالون سود | دکل البته باب رزق مسدود
گرکدر سعی ایدن تا واردی جانون | بیتشمز بره آه و فغانون
فراموش ایتمه الا ماسواینی | دگر نه عقلوه یازدور دعانی
تلاش ایله هر لانسون کار باردون | اولوب کاسب حبیبی کردگارون
اوگسک جهانده ایشله مزلر | چورک هرگز دریونجه دیشله مزلر

تلاش ایله دکل وقت تأنّی | لقد لبس الذین قطعا بالتمنی
الونده گورمرم بر زاد عملدن | کنار دور ماگندی فرصت الدن
دیر تازه جوانم چوخدی فرصت | قوجالام ایلیرم باشلی عبادت
نچونکه یوقدر بو زمانه | نه او شاقه باخور نه بو جوانه
اجل چکنده عالم دست بسته | نه چوخ شو یکه گیلمش گوگلا وسته
نه چوخ نورس جوان ناکام اولوبدر | آناسی سینه سی داغلی قالوبدور
سنه واعظ نه حاجت ای مقدس | که قونشون اولمکدور واعظون بس
تلاشون ایله اول امرونده چارم | منم عرض ایتمکیم بلمم نه لازم
جوان یولداشون اولدی یل چاپان | سنونچون بیرکون داریوخ جوان
نه چوخ بولداش نمانینه گیبدوسن | الونله قبر ایچنده دفن ایدوبسن
ها دا اول گورمگون رعنا جوانلر | ها دی زیبا گوزللر کا جا الار
منز

[illegible]

منه لطف الیمیوب داشیمی آتما | دعا وقتی بنی یاددان چیقار تما
کچه وقتی دوارسان چون نمازه | کورسن حقدن آرزو نیازه
اودم گیم باغلانور بربریله ابوابـ | آچار قاپوسین آنا رب الارباب
تا پا رالدم دعا عرض اجابت | باغلانور بری قلسا انابت
او ساعتده بنی قلما فراموش | سنم یاد ایدن اصلا اولما خاموش

در بو سیلدر و بیان پدر است

آناسیونچ شراب ایدی اناغین | اولوپ معمول ایدوب خدمت ساقیز
بوورش مصطفی خیر الاعاظم | بو مضمونی که نظم ایلو بدی ناظم
بهشتی کو رضای مادران است | یقین دان زیر پای مادران است
دیردی ای آنا ای مهربانم | بو کولمش قاشنین قربانی جانم
حلال ایله بنی الله رضاسی | بو آق پرچکلردن جانم فداسی
کچه لر صبحه تک چکدون ایازی | حرام ایتدون کوزودن خاب نازی

[illegible]

[illegible]

به بم گیت پرلری یاددان چیقار تما | گیدوب بیچاره چوللرده یاتما
او ه هر نه دوشسه ترفیت گل | حیا لون آجه لار اولمه معطل
گیدوب غربتده یاتمه جانم در | بیوب گنگر عزیزیم سالمه لنگر
سنه مندن وصیت کاه و بیگاه | ولونده ویردن الونسون حسبی الله
سحر یردن درانده ای گوکوله | ادحی البته یدی قل هو الله
قاپقچه قبله پس ساق شماله | داخی صول بر دوکو کدور لا محاله
برین اطرافوه پس جد ایا قه | بلالردن ساپارسان سن فراقه
گیدوب کیندده اونوتما اصفهانی | ساتوب بردیکده آتما جهانی
قاوب غربتده ال چکمه وطندن | پاپابان الچره بادابه چمیندن
اگر ادسان اوغول اهل تفطن | گیدوب غربتده قلما رسان توطن
کچه کوندوز وطنی سنی عزیزیم | همیشه ایلمی افغان ایدرسن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اوزون چاتما زالی چون لاله زاره — قهسدن کلشنه ایرنظاره

او ساعت کیم خلاص اولدی قفسدن — او چارسمت کلستانه هوسدن

دکل قرداش وطن مصر و خراسان — وطن بر یردی اولماز شرحی آسان

وطن برشهر دور فوق سماوات — قادرن باغیوب لکن قیودات

بو غربت الکره جانم اولمادخوش — نایت اودر شهر بوده اوردا بیهش

تلاش ایت آچ قنادین ایله پرواز — ستون پرده نجه دوشش قرادن

کیدوب اول یاریولده اوته دمساز — اولار کوکده چکلر انتظاردن

قالوب بورده خراب ایتمه ازوین — بو قوخوش حیفسیه تکمه کوزون

خلاص اون همتونده سلت قیل — کیدوب اوز شهرون الکره سلطنت قیل

بو هر وطنده ورکه اولمش حب ایمان — نه تبریز و نه طهران و نه کرمان

بو شهرین بلکلن ایمردا آگاه — وزیر [illegible] شقده سلطانی الله

[illegible]

وصال ایامی تک قاچما اماندور — شب هجران کیمی برجه دایاندور

فراقون درد ینه بالبلی دوزم — اوزوندن ال اوزوب سیندن ال اوزرم

کوزوم کوزی منی سالما فراقه — اماندور کیتمه سن کوزدن فراقه

جهاندا بر بر ندن هر یاده قیز — دیونجه یاسده قا باشن قویار قیز

کلان تک قاتم غمدن خم ایتمه — نصیبمی منم درد غم ایتمه

سورونم طفل تک کلم دالونجه — ال اوزرم دامنندن تا الونجه

ایکی کوز یاشی آزه رسترم کاشر — بلوردکیمی هامی بردن توکم کاشر

توکندی طاقتم کل دوت المدن — خبردار اولکلن درد و المدن

اوردک اوده بدی ای امید کاهیم — انا نمور سان نه دور روه دا آهیم

کدازدن چوخ درشر هر رهکذردن — سینه چوخ قورخورام نا بد نظردن

منم چون ایلیرسن باختی ازرخ — وایان آلتونده باندورالم اوزرر

[illegible]

گوزدن اخشاتمارام نرگس کوزینه | که نرگس ایله کوز کورمو باوزینه

بر سوزده شاهد درجی ذو المنن | که یردن کویه سندن راضیم من

پریشان زلفلر بوین آل آلاه آسته | دعا ایله منه ای پریشکسته

منی هرکون کچوب بیکانه دوتما | دعادن منی پریشانی اوتنما

اوشاقلار شفق ایله چوخ دکنمه | آچقلا تما کوزون قربانی دیمه

همیشه مرحمت قیل اول پریشانه | یمان کونلرده اول یار غمخوار

خصوصا بو ریی فرتخ سیمیدن | که آرتوق ایسترم اوندن دوم دل

براو غلان جون سمدور سوزن اشکیم | اودور پس ال یکلار اوشکیم

اگر دور جشمیه دورج السندن | اگر دور چخیه آجم دلسندن

دوم قربان خودک چکمیه یاندز | قالوب یالقوز خودک چلکه یانره

سنی الله آند دیرم قایت کیت | سنه بو کتابی اولمک خیال ابت

باغشلانسون منی محشر کونده | دون جیبتنده یانسون توب کولنده

ایلمه پول اگر غوبتده سالام | سنه بر پول بول جیب درزلک الدم

گتورم اولمه سم کلم گرساق | سنه کورنجهدن ابراینباق

زبیره یازدی اول زیبا کورلدن | تسلیس آلوردی بوغولدن

توکرسن قاینی جانانا اماسیز | الون سال خلد خدارا او رماقایز

کمان قدیم دکل تیم یازندا | نعجب ور آزیان اوخ کمانسیز

کزیمون باشی یوخ یار خدی ایهم | بزیم برده باقش یاقارده یان سیز

تماما کر کلری یازدی اهسم | ری قوید دم آخرده وسمانسیز

اولنده بر جه کل یاشیمون اوسته | منی قویما اولوم جانا ایمانسیز

سنه بربله ویرم آلی نشان | منمسلن بر گچه یاتسان بورمانسیز

در تعریف رمضان باوفا

نخلاف دعائها

حرکت نشود

حکایت

بی چوخ یاخشیدر دنیاده عورت | یترغم کونلرنده داده عورت

کجه وقتنده هم خوابه یولداش | کوزلرن ایاش کوران وقتنده قرداش

تاپار رونق اونلرله ایر ایشلرین | چکر ذکر کیمی دایم کشیکین

بوخور عورت الینه قاب قاجقون | اونلرله ابستیدر تند وار اوجاقون

چخار دور هر نه ایشی مشوون وار | حرزلدور هر نه لازم ایشون وار

وفالی عورتون هیچ قیمتی یوخ | وفاسیز عورتا بالسون کجرنه یوخ

وفالی عورتون بابر اوپ کوزندن | سنه هر نه ویسه چخما سوزندن

وفالی عورته قلب خیانت | اولوندن هر نه کلسه قیل اعانت

عیالینه اگر ار خائن اولسون | نجه عورت اره آرخاین اولسون

کجه قتنده جان کیمی قوجاقلر | سوسوز آج ساخلاما یاخشی ساخلر

*

بر رحمت ایدی دکمیه بیش قرانه | کتمز ور سن منه الی بهانه

دیدی چاپاق سنه فکرایله بالتا | نهی بو غصه دن اتبه قورتار

بله معلوم اولور تندن جرایان | قورو ساق برکیمی باشه قوریان

منه بر قویران سن ایت محلی | ازل کوتدن نهی ح تدون بر الی

دینده التارال باشینی آتدیال | پولون دار رد بسکن وال چاتور یابان

نه بله شاخلا توریان اوزا زون | آدی کیشی قویوبان گل کورکون

قالوب حزلت باخشون جهی دشهی | باشیوه یا تقلیع قدی کوکوی سن

او تانیرسن کورور سن بو ایشی سن | تزکورسن سعالون سننده کیشی سن

نجه کچمیش صحر عزم سفر قیلد | بزه بوز جتی تبز مخصر قیلد

کیشی بیله قالدی معطل | باخوب کیردی اوردلدی بره جادن ال

لغادیه ابرنه بیزی صحت

[illegible]

سحر اولیجق کیشی هر روز ایکیجه | آرپه چارقینی ویردی قباغه

ویدی عورتلری آیا خیابان | نذر قربان سنه ایکی عیالدن

ویدی فکریم بر جر شهره گیدیم | سیزدن قربانلیق مجرا ایدیم

ویدی ناخوش آقاجان قرخانه‌دن | کیفم خوش ایدی بر گون گونده گیتندن

قبول ایلیه‌رزبی جمله رحمت | بو کچه بو خلادم چوخ چیخیرام راحت

ویدی چیلدق بلکه تمه نکول آت | گلین با چیمین عرضین قبول آت

لباسم کهنه لوب جانون یاتاق ایلرن | عیالون زلودیش گرن چیلدق اوایرن

کاسبلوقده ورنه اولار کوز یومارام | برنه اردنه اوده نه بونه یامارام

کیشی شاد اولدی گوردی جاننی | مخاطب قلدی فوراً آلتینی

سنه قربان ایشنده بابان اولو | حکیم معتبر بزار اولوب سان

[illegible]

ایکی عورت بری آز اوچ طرفدن | خلاف شرع اولور اوچ ناخلفدن

هوای نفسه اویماقسلما اصرار | دیمه هر عورتین برلذتی وار

خلاف اولسه اگرچه بر دکاره | نه لذت نه درکه ونسون هر باره

اگرچه سنت خیر اولورا هر | خلاف شرعه چکسه نه روادار

همین بو مطلبه ای مرد المناعه | مؤید در حدیث رب طاعه

آدین سنت قویوب فعل نگار | ذکر اتزن سنتون دلول بو

بری واره رسوند دره‌ل اوباقز | یاپرشدرماداخی ساه باشه سقز

آقر گرادینه تکلیف آلله‌ی | اولور آخرتان روسیاهی

برینون عهده سندن گلمک المور | اوزن بازیچه زنک بلک المور

[illegible]

حکایت

بنشدی خاطریمه بر حکایت | خوشتر گلدی سنه ایدوم روایت
بری بر کون بو سوزلردن اوقوردی | او برده برجه عورت ایشیدوردی
همان ساعت سالب الدن اشینی | قاتیدی سلسلهٔ ملا کیشینی
سن اسمه کیم دیو بدور بو کلامی | که سپه سوزیمی بدو یقاجامی
نه خوش سوزلر دیو بدو عقلیم آزدی | بو سوزلر یا فلکیمی جانه یا یلدی
کلور کل عطری بو سوزدن هویدا | بو سوز قلدی بنی مفتون شیدا
دیدی ملا بو نه بیروزا یوروش | بو حکم ایسننده حکم سحق و یرش
دیدی به عجب آنغز دار السون | ایدی واهم کرزوه لقدر لسون
بلادن ساخلاسون الله بالاسین | ردو فلسون ازلمر بدعاسین
کتا کوندن ایلی ایلدن خوش الیون | ایکی دنیا اونه خالق یار السون

قرا زلفی در توب در بیزی هر یان | قارب قلعت بکیند انجیر آن
هوادن آل اورز کچمش هوسدن | هوا ترکی ادنی سالمش نقدن
چکوب باشینه چون وحدت باقین | قورب ایوان عرش رسته باقین
وجودندن اوبودا عشق معشوق | یرزونده ترحق مفهوم منطوق
تعلقدن ابوزون چکمش کناره | مجاری جسمی لمشس ستعاره
آزب قیدی اولوب بالمره مطلق | مقیده کیم اولا ذکر هوا نحق
ایدوب چون خلع کثرت کسوتینی | کیوب الفقر فخری خلعتینی
کچوب چون شستیاق ستجابی | اچلمش شکر صحو محو بابی
روان باشی نکیمی جسم تر کولمش | کمان قاشی کبر قدی بو کولمش

غرض چونکه ایشتدوم بر کلامی | که چوخ پخته بیوردی پرضدی خامی

بر روز جانیمه براود سالدی یاندوم | کلوب قسریاده عمر ودن اوچ ساندی

چخوب شه الفور منزلدن کناره | هماساعتده گلدوم آشکاره

ویدوم وردیشه الشخص مجلل | برجمالیشلردن حقده و ره تل

منی بیچاره یه قیل دستگیری | خلاص ایت قید اللهدن بو اسیری

بیوردی اهلی دستان قلما اهمال | دیوم بر سوز سنه ارشاد دی آل

قل الله ثم ذرهم حق کلامی
بسیده ریا لکون ارشادا دامی

رجوع بقفرئ
فنهنا

اودنادی برزک فقیدی خلق خسته | قلوه باین کیت مطب اگسته

خلاصه تکی چون چخدیم کناره | دوروب یورجه تدی هر سمت و یاره

توکل دامنی چالدی یلینه | عصای سنلت آلدی الینه

ساتون آلدی قنا دصرصر بیدن | آلوب سر شقنی و اغلار سلنیدن

گزردی داغلاری مانند آهو | دیردی دمبدم یوسته یاهو

خدایا رحم قیل حالیم یماندور | نیش واد بیه الله الا ماندور

سن ای رزاق درمان ایت بو نفسه | بو و قتمده یتیر برباغلی درویه

نولایدی ای قرانجتم تولا یدی | بو چولده بر سوری جوجه اولایدی

گوریدوم قرت قرتیله گز بلر | قباقیمده صونا رنگ سزبلر

حوتایدم ابربه جرجو کله دیدوم | بیوب درکاهو چوخ شکرایدیدم

[illegible]

زبسکه سجده قلدی ال کوتوردی | بر ایله کوکلری شنکه کتوردی
او ساعتده آچلدی باب رحمت | او بیکس تکلفی تابدی سعادت
نهال آرزوسی خرم اولدی | عنایت شاهدینه همدم اولدی

شنیدن روباه بانگ خروس را

ایشتدی ناکهان بر صوت دلدوز | خوش آیند خوش آهنگ و جگرسوز
فراق ویردی اورکدن اول صدایه | اولوب عاشق او صوت دلربایه

حکایت

[illegible]

بری سلمندی کل کتیمه قوناق اول | سرافراز ایت بزی ربناق ایت
ایشه جکه شدی آندان مرد زرگر | ویدی بر آنی هم روا باغلیوم بسر
نشان ویر بر جلوه قالدی المده | ویدی حر با کتور باغلاولمده

رجوع بجانب روباه

خلاصه چون ایشتدی بو صدایی | سسین والیجه کندی بر برمانی
گوزندی ناگهان بر کنده اوزقدن | نمایان اولدی آثاری قاباقدن
دماغینه ایشتدی بوی مردار | نکار ندغا کورستدی رخسار
بکلدی سجده یه شکر ایتدی خلیل | که اولدوم حمد لله فارغ البال
لباس ظلمت عذن سوبولدی | چراغینه دیرسن باغ قوالدی
وروب خفقان خبران اولدی عازم | اولنده کتمه قین جیدی لدرم

[illegible]

[illegible]

دام اوسته مجلس عشرت قورو بدر | بو دنیا اهلی تک غافل جه رو بدر

اوراغدان کورجکبن آغزی سولاندی | پریشان اولدی احوالی چرلاندی

ساتاشدی چونکه جانانه کزینه | یراش یراش ویردی اوز اوزینه

خروسا بر نوا یدی کون باتیدی | یمن بخت سیاهم تک باتیدی

سنی‌م شیر غران تک [illegible] | درنا یدرم تجاقین وقته [illegible]

غرض بالدی اودم باشین اشاقه

یواش چکدی ادن دن کوزدن قراقه

کلوب بر باغشی پرده درندی آرام | که هیچ کس بلمدی جرجی [illegible]

درتوب بر گرشه ده اولدی خزیده | که تخت رسیدی با جارزی [illegible]

هوسدن قویرقینی یله شدی | خروسه کوزلرینی جلادی

دوتوب آرام فرصت آختاروردی | کیده اغیار خلوت آختاردی

[illegible]

قرانلوق کیجه آنور سینه داغین | قرانلوق قبردون کندر چراغین

کیجه وقتنده یاتما ای مقدس | خروس نفسی جنت اولدور سن کس

قالوب بولدا بدر چولده چولانما | عزیزم کاردان کچدی دایانما

بو جور غفلتده یاتما ورایاغه | اوزدن یاتماق کلور رکون قباغه

دکل یاتماق زمانی اولما لجة | یاتار قبر ایچنده بی نهایت

درشوب کر باشوه جنت هواسی | کوزدن باشینی پل جنت بهاسی

اکوبسن تخم لاکن یوخ نو بهر | کوزدن تکمه اونه هر گز کوزلر مز

امید ون تخمنه سو ویر کوزیدن | او تخمی هم سوی وار ورا وزوندن

که تخمندن کوکرسون باغ رضوان | او باغون سیوسی حور ومی غلمان

او جانسون باغون ایچره عرش طوبی | اکونور طلتنده طوبی قطوبی

[illegible]

[illegible]

گیدوب گونده وزگجه گلدی آرایه | جهانی باسدی ظلمت شش سابه
خروسین موج غم باشندان آشدی | گوزی ناگاه روبا هه تاتاشدی
باخوب گوردی اجل گیرمیش کمینه | قرانلوق چوکه ده فرا گلنینه
گورن ساعت داغلدی آل اباغی | چکلدی قورخسندن دل دماغی
دلی گورجک دوتولدی ورشه دینه | دیردون ورشه دی بر آهو کمینه
قوریوب دیزلری رنگی پوزولدی | باشندا هرنه توک وار پرپر اولدی
دوگوب دیشی دیشینه قاچدی رنگی | سوز ایستردی دیه تمازدی انگی
الین محکم اورک اوسته باساردی | اورک بند اولیوب چاق چاق قوپاردی
اودی یوزدی اولوب احوالی برهم | قباقنده اجل دورمش مجسم
خوراماق حالتی نه قاچماقا تاب | یولی باغلاندی اولدی چاره نایاب
خیال ایندی قاچا وردی نگلدی | اوزاندی یرچو قوریده سنجلدی

[illegible]

آلوب آغوشه دوندی راه صحرا | نه خار خس بلوب نه سنگ خارا
هوسدن آنلامازدی دانش و پراف | قاچاردی گاه دنگلردی فراق
گهی گاهی که قاچماقدان قالاردی | آلوب بالین دشینه پرقالاردی
خروس مبتلا چون اولدی مجبور سر | دوتوب اوزنگنه اول اربابوسر
دیدی ای سرور خیل ثعالب | اولان پیر و پلنگ و شیره غالب
نگر ایسیچ قورخمران قهر خدادن | نه ایسترسن بوزار بیچوادن
منه ظلم ایلمه چوخ ایتمه آزار | اولورسان قهر قهاره گرفتار
اذیت ایتمه حق خضر و الیاس | بر قولدوم چانادوم اولدوم
ترحم قیل بو مظلوم فقیره | سنی ویرم قسم چندرلی پره
منه ظلم ایتمه گلمز ظلم ایشوه | بو ایش ییخ کلبتین ورشتون دیشوه

[illegible]

خلانیغلر سنه حاجی دیلر ♦ مکر حاجی اولدلر ظلم ایدر
اگر ظلم ایلمه حاجی بر بیسه — اونه ملعون دیون حاجی بر بنه
زیارت ایلمین بیت الحرامی — خلاف اتیسه قوبون آدین حرامی
صفا تحصیل ایدن سعی صفادن — گرادور گوز یوما جور جفادن

موعظهٔ روباه

قولاقون بنده اوسون ایل انکار — سنه بر باغیشی مطلب ایلیم اظهار
ایشتدوم بر نفر شخص مجسته — بر یردی بو کلامی منبر اوسته
که ای یاران بو سوزده یوخدی انکار — که اللهون ایکی یرده ایوی وار
بر بیسی بن باسی سنگ گلدور — بری نور الهی آدمی دلدور
برایکی ایو ایچنده ای معظم — اولوبدر قلب بیت الله اعظم
بونه شاهد حدیث بادسعنی — عزیزیم اهل اوسان ایله معنی

اگر خوشنود قلسان بر دلی سن — ورارسن جنت اگرچه دلی سن
بو صورتده اولا بلمز معین — سنه رحم اتیمبوب ظلم ایلیم من
گچوب شهر ایچره دائم — نهاری صائم دلیلی قائم
همیشه وعظ مسجد گورمشم من — تکالیف الهی بلمشم من
مراد اعظم ابلی جاهل اولماز — چله بر گیسه حقی کاهل اولماز
شریعت حق قیامت حق الوم حق — بو سوزلرده بو خود دونک مطلق
یقیندور که وار برزخ قابا قدا — که برزخ سهلدور برزخ قبا قدا
گزروم بالله بو دنیادن چو بیزیر — اولوم فکری منی ایلسن خو بو یر
گچوب الینی عمریم اولدی آخر — منم ای ترسلاریم قبر ایچره یاتمش
برگلشن قاسم اولمش ایکی قات — گرگن ایتمک تدارک قبر سوغات

[illegible]

خلائقلر سنه حاجی دیلر ❖ مکر حاجی اولدلر ظلم ایدر
اکر ظلم ایلیه حاجی بر یرسه ❖ اونه ملعون دیلون حاجی بر نیه
زیارت ایلین بیت الحرامی ❖ خلاف ایتیه قو یون آدین حرامی
صفا تحصیل ایدن سعی صفادن ❖ کرک دورکوزیوما جور جفادن

موعظه روباه

قولاقون سنده اوسون ایل افکار ❖ سنه بر باغچه مطلب ایلیم اظهار
ایشتدم بر نفر شخص مجسته ❖ بریردی بو کلامی منبر اوسته
که ای یاران بو سوزده یوخدی انکار ❖ که ملعون ایکی یرده ایوی وار
بر بیتدن بناسی سنک کلدور ❖ بری نور الهی آدی دلدور
برایکی ایو ایچنده ای معظم ❖ اولوبدور قلب بیت الله اعظم
بونه شاهد حدیث پادشاهی ❖ عزیزیم اهلی اولسان ایله معنی

[illegible]

[illegible]

اکر خوشنود قلسان بر دلی سن ❖ ورارسن جنت ایچره دل دلی سن
بو صورتده اولا بلمز معین ❖ سنه رحم ایتمیوب ظلم ایلیم سن
اکچوب شهر ایچره دائم ❖ نهاری صائم و لیلی قائم
بمشه وعظ مسجده کورشم حسن ❖ تکالیف الهی بلمشم من
سواد اعظم اهلی جاهل اولماز ❖ بیله هر کمسه حقی کاهل اولماز
شریعت حق قیامت حق الوم حق ❖ بو سوزلرده یوخدر شک مطلق
یقیندر که وار برزخ قیا قدا ❖ که برزخ سهل دور برزخ قبا قدا
کوزوم بالله بو دنیادن کیدر ❖ اولوم فکری منی ایشدن قویدر
کچوب التیمش عمریم اولدی اکثر ❖ منم تای تو شلاریم قبر ایچره یاتمش
بر کلمش قاسم اولمش ایکی قات ❖ کرک ایتمک تدارک قبره سوغات

[illegible]

[illegible]

بو سوزلر مطلقا سندن یالاندر | یلاندور برده اوستندن یالاندر

گوزوم سو ایچری بو سوزلر بندن | یا قورقمز ترارت گوزلروندن

دلونده طعن ایدرسن یا یزیده | ولیکن ایشلرون بنزر یزیده

دانش دوغری دی چار بیدور تا سوزو | سنه قاج کیت تا توندور ما اوزویی

سوزدن شیرین اوزدن بیزار ایلادن | سرا ... حکمه یالاندای

اگرچه ولده دنیادن گچرسن | ولیکن قوردوگی قانیم ایچرسن

ندندور شیوه دینی اوز تدون | نه ایتمه وم من منظومی ...

اولوب ظلمی تعدی کار بارون | گوجه ... چوروک ... اغنیالرک

اوزون عالم ولیکن بیعمل سن | سوزن ... اوزدن اما عمل سن

بل عالم اولان عامل گرگدر | اسور شر ... عامل گلدر

[illegible]

[illegible]

عمل یوخده و شریعت ... | آدین قاضی قویوب ... فضلانس

شریعت اهلی سن الهی آتما | گوزلرجه ... دنیایه ... تما

عزیزیم بر برچه درما خلقی | اوزدن ... چالوب قوردما خلقی

گورنده پول اوزی قویلی ... | گورنده دال قباقین ...

بله ... شهرتون ... چاقی | آدون دیللرده ... اونهانی

کچوب اندازدن جاه جلالون | داخی تعریفه کلمز ... مالون

امین شرع سن یا شیخ الاسلام | امام جمعه سن یا صدر اعلام

هی عالم باشیوه آند ایچر | سوزن حکمتله قانلاروان ...

ازلرباز خلق ایچنده ... | مقصرلر قلابلار ...

[illegible]

[illegible]

بو قدر اولمابو دنیایه تلاشلی | اولوم فکرینه دوشی باشی اشلی

غیظ کردن چه باد بخردش ومدلل نمودن گناه اورا

خلاصه چون ایشتدی اول ستمگر | خروسین سوزلرین اولدی مکدر

بو سوزلری ایتدیکجه غیظه کلدی | خروسه چونکه بر قایم بر لدی

کلرب غیظه چو عیبی حرامه | باشینه سالدی بر کیرلی قرامه

قارشدی خشمدن اول شوم ناکس | دیدی واخذ سون اغلدن سون کس

ادنات هی عجب سوزلر دیرسن | یقشدور آغزدین نه پوچ بیرسن

کباب اولسون دلین آغزده یانسون | نه شرنعمن ازر یون داشی نانسون

خوش اذر کورسندم آزه رون ازری | نه بیله سرزد درسن قارش کز دیدی

بنی البته سن یاخشی تانورسان | نه بو بسان قازه خور زنولد نور نشان

آتش یک تا بهسی کیمی آتشما | دی لال اول قده قده چوخ دا

[illegible]

توکوب باشینه اندی آه زاری | مخاطب ایلدی اول نابکاری

دواضح انکلن ای دادخواهیسم | ندور عالمده تقصیر گناهیم

گناهم ثابت ایله یا خلاما اوز | مدلل ایله چون در یاشیمی اوز

خلافیم سوزوم یوخ بویتما قوی | ایکی درنا قوی سال کوزیمی اوی

گناهیم کر اولا قالما اوزمیه | کوتب تیغیمی لکلل هم خوب سال کوزمیه

خلافم هر نه اودسا چکمه بیهوده | که بنیم انچه در قلان بوروده

دیدی تکی دی قورتارودوا آمرن | منه ثابت اولوبدور اوج گناهون

بریسی بی ادبسن ایله بیرم | صادن عاربدن هپسیح ایلمز شرم

حضور خلقده پرخاش ایدرسن | درنوب اورجیقتون کوز قاشین ایدرسن

[illegible]

نجب ابر ادب بز نجیبی | ادب سلطان ایدر مردانی

ادبدن بنده لوق تمش کماله | ادب خوش شدر خدای لایزاله

کناه ایتسن خدایه بی ادبسن | یقین مستوجب قهر غضبسن

ادبلن پرورده انبیا قیل | خلاف ایتمه خداونده حبیب قیلدی

ایشیت بو وضیمی انجمه بندن | ادبدن کورمیرم بر ذره بسندن

نماز او سته ایدر عجب فراغت | قلانلان یا تجارت یا زراعت

دوراسان سن حضرنده قبا فدا | کزر اما خیالرن باغدو اغدا

اوزدن صورته جوج ناخشی ازبن | قوریب الکی چو تلرده کزرسن

دیوب ایاک لمانعبد نستعینی | فراموش ایتمه معبود معینی

بوجور قیلن بر یلن طرح صحبت | سنه دشمن اولر فالمیاز محبت

سنه راسوز دیوم ای مردانا | بو سوز ایلر سنی دینونده پینا

بو در عرضم دوران و قیامت | کلنده حقدن ارتباره

خیال ایت قبروی جانه قباده | جهنم صولنده باغ خلد نا قدا

نصیحتم والله مالک الموت | ایشیتنی بر دقیقه المز فوت

بو ناسوز بو خسته الهوندد چاهر | ولی امری پیل بو امره ناظر

داخی فکر ایت یتوب عمر و تامه | اولا جاق متصل قصون سلامه

یتوب اتمامه ایام حیاتون | چکر ایندی دام او سنه صیلانون

بونجو بله اکر قیلسان نمازون | ایدر حقو نده باشی خشی کارسازی

رجوع تکارتر ایک وهو ملک کون نقصیر ایکی کون خروس حاس

بی قرداش چو حق الله سندر ظلم | سرور سینه خانه سدر ظلم
اودر باعث اولوب شر المعاصی | اولان ظالم اولور یوخدر خلاصی
گوزوم ظلم ایلمه هیچ بر آه | ورر سن محنت و درد و بلایه
اودر سلم مسلمک ایسنه سن | اولا آسوده هم سالم و الندن
عزیزیم سنبری با ندور شراب ایچ | ولیکن هیچ کیمه ظلم ایلمه هیچ
باتارسان سن بلی مظلوم آهنه | اوزون هرگز باتا تلا آخره قالمازن
آچار ال کردگار لا ینامه | سنه نفرین ایدرای بو الفجایه
هنوز دو عبرت ایتسون انلار | که اولمارین یاتان و البچه بیدار
داغلمش ظلمدن چوخ دیارلار | خراب اولمشدر عالی خانمانلار

گوزوم زیون سنون الموش عبادت | نه کوره معصیت فسق شقاوت
همیشه زی رسموندان چوخ بسان | بانی ین ایمانی نجو بسان
اطاعت زیون الموش الهی تا جن | بو ایرش ما خلقت الجن و الانس
عزیزیم چخسار بوین اولنجه | عبادت ایله تا قبره گیدنجه
ندند در زیوی جانا آتوبان | ایاغه دور مران غافل یاتوبان
اگر وارایسه قیلان مال تحصیل | یورولمازسان ایدرسن اسد تعجیل
باشون آغرور آزارچون الش گورنده | ندارک قبر اوینه گوندرسن
اوگوز اگسه کورشنه گراونیه | باشی آغرور کلور ایش گورنیه
زیپله وار دنبیه جونیان | دلی اوزانش فروندن ال اوزوزسن

[illegible]

دلیمی سن اولن وقت خدایا	شهادت کلمسینه ایله کویا

آه زاری حزرین برکه بو سرا الجواب

خلاصه تنکی چونکه اوچ کناهی	خزرینه ایلدی ثابت کناهی
دیدی ایلدن چ شوندن ازدلا قواره	داخی سرتلما موقوف ایله الاولن
هامی تقصیری قویدوم بو نیوا آز	جوابن وار بیان ای یاران اوز
ایوی چل عار ناموسی آتون ان	سوزدون وار دور نیه جوب درنوبین

جواب حزرین ع

خزوس خسته تو کدی انک آلین	دیدی روبا هه بر بر بو سقالین
سنون بو سوزلرونده قرمزی کج	نه چاره ایلیوم من تیکن الکج
سنه عرض ایلیوم ز کلمه کاه	منه باش سورتمه الدن عال الله
زحم ایله آری فکره شه	فقیرم حیوانم خوج اوچنه

[illegible]

[illegible]

پیان ایلسن ایندی الحرامی	نکرلازمدی حیوان احترامی

جواب تقصیر ثانی

کجه نصفنده ار فرابه کلم	اورکدن ناله فیلام داده کلم
بو صر فکریم صرا غافل یاتار	عبادت شیوه شین آتا نلار
اویانوب بکه در سوزلار تمانقی	تضرع ایله سوز کارسازه
ایدوب درکاهه حقه عرض حاجات	خداونده قیلسونلار مناجات
قلوب الله حقی بو ایشده یاهو	بو واضحدر ذکر الماهور معذور
منم بو ایشلر بمه قلما انکار	خالیم خلقه احاندوره آزار

جواب تقصیر سیوم

دیدو نام قو یرقینداو ربو تاجم	منی طعنه اوخینه ایندن آماج
برابر اهل سنه معصیت چو خدو	سنه بو مطلبن هیچ دخل یوخدو

[illegible]

برده ام عشق قلم ... جواب خروس

اولدی عرض ایتدی احوال ...

غرض حق بکه خروس زار محزون ... تمام ایتدی جوابن اول جگر خون

تو گوب قان بایش اور کدن چکدی راه ... دیدی روباهه ای دانای آگاه

کل ایتدی قیل اور که آینه سین صاف ... سن الله بهر چشمه ایله انصاف

جوابن بر به بر بیلدون ایشتدون ... منی بیچاره نون دردینه یتشدون

مزورانه سوزون بر بر سزا دیه ... مرخص قیل منی سالما بلایه

سنه چون حالیم اولدی مشخص ... منی چون ... قیل مرخص

جواب روباه

دیوب تنگی عجب مکرایلر سن ... بله بیلدون چو ایچی دیو سن

... قولا قیمه منم کیمز بو سوزلر ... داخی بیچاره سوزی قیلما مکرر

اگر بو سوزلر ایوه شاهدون وار ... چاقور گلسون نه یو خسا قیلما اظهار

قبول اولماز سوزون چون مدعی سن ... اگرچه متقی سن المعی سن

برجو شاهدلردن نه عتبار ... قرال ایتمک دکل شرعون قراری

جواب خروس و روباه